



۱۷۵

عبدالله شهبازی: جستارهایی از تاریخ بهائی گری در ایران

<http://www.shahbazi.org/>

عبدالله شهبازی

مؤرخ

ABDOLLAH SHAHBAZI, IRANIAN HISTORIAN

جستارهایی از تاریخ بهائی گری در ایران

قسمت اول

جغرافیای جمعیتی بهائیان ایران

درباره جمعیت بهائیان ایران داده‌های موجود سخت متناقض است. در اوایل سده بیستم میلادی تعداد ایشان حدود ده هزار نفر گزارش می‌شد. بیست سال بعد، در حوالی سال ۱۳۰۷ ش.، حسن نیکو، مبلغ پیشین بهائی، این رقم را اغراق‌آمیز دانست و شمار بابی‌ها در سراسر جهان را، اعم از ازلی و بهائی، ۵۲۰۷ نفر اعلام نمود که ۳۹۶۰ نفر در ایران زندگی می‌کنند. این ادعا قانع‌کننده نیست زیرا در فهرست مندرج در کتاب نیکو، نام برخی از روستاهای معروف بهائی‌نشین دیده نمی‌شود و لذا به نظر می‌رسد که ارقام فوق منطبق با روح کتاب نیکوست که با هدف تخفیف و تحقیر بهائیت تدوین شده است.

به‌نوشته دنیس مک‌ایون، استاد دانشگاه نیوکاسل انگلیس، در *دایرةالمعارف ایرانیکا*، بهائی‌گری در سال‌های ۱۹۲۸-۱۹۵۲ میلادی رشدی کند داشت ولی از سال ۱۹۵۲ م. / ۱۳۳۱ ش. گسترش آن شتاب گرفت و این امر به دلیل برنامه‌ریزی‌ها و سازماندهی‌هایی بود که با برنامه «جهاد ده ساله» شوقی افندی آغاز شد.

دایرةالمعارف بریتانیکا (۱۹۹۸) اوج گسترش بهائیت را در دهه ۱۹۶۰ میلادی می‌داند که سبب شد در اواخر سده بیستم میلادی شمار نهادهای بهائی به بیش از ۱۵۰ مجمع روحانی ملی و حدود ۲۰ هزار مجمع روحانی محلی برسد.



دایرةالمعارف/اسلام (ویرایش جدید، ۱۹۶۰) مرکز اصلی جمعیتی بهائیان را در ایران می‌داند و تعداد آنان را در حوالی سال ۱۳۳۸ ش. بین پانصد هزار تا یک میلیون نفر تخمین می‌زند. در این زمان در شهر تهران حدود ۲۰ هزار بهائی زندگی می‌کردند. دومین گروه پرشمار جمعیتی بهائیان در ایالات متحده آمریکا بود که در آن زمان شمار ایشان ده هزار نفر گزارش شده است. در این زمان در اروپا، به‌ویژه در آلمان، حدود یکهزار نفر بهائی زندگی می‌کردند. در سایر کشورها جوامع بهائی تنها چند صد نفر عضو داشتند بجز اوگاندا که در اثر تبلیغات بهائیان شمار ایشان طی سال‌های ۱۳۳۵-۱۳۳۸ ش. به بیش از سه هزار نفر رسید



مرکز بهائیان (بیت العدل اعظم الهی) در حیفا (اسرائیل). این بنا بوسیله مهندس حسین امانت و دکتر فریبرز صهبا احداث و در ۲۲ مه ۲۰۰۱ افتتاح شد. برای احداث این بنا ۲۵۰ میلیون دلار هزینه شده است.

سیر تحول جمعیتی بهائیان

تحرك جدی مبلغین بهائی و به تبع آن رشد بهائیت در ایران از دوران سلطنت مظفرالدین‌شاه قاجار آغاز شد و در دوران سلطنت احمدشاه قاجار و رضاشاه پهلوی، که بهائیان از نفوذ و حمایت فراوان در دستگاه دولتی برخوردار بودند، شدت یافت. معهذاً، چنان‌که دیدیم، **رشد جمعیت بهائیان ایران به‌طور عمده از دهه ۱۳۲۰ ش. آغاز شد.**

در سال‌های ۱۳۲۶-۱۳۳۰ ش. محفل ملی بهائیان ایران برنامه خود را برای گسترش بهائیت به مرحله اجرا گذارد و شدت تبلیغات و فعالیت ایشان از اردیبهشت/رمضان ۱۳۳۴ ش. اعتراض شدید آیت‌الله‌العظمی بروجردی را برانگیخت. پس از ابراز ناراضی‌های شدید آیت‌الله‌العظمی بروجردی حکومت پهلوی ناگزیر به محدودکردن فعالیت بهائیان شد. به دستور شاه پزشک مخصوص بهائی او، **سرلشکر عبدالکریم ایادی**، مدت کوتاهی ایران را ترک کرد و در ایتالیا اقامت گزید و در ۱۶ اردیبهشت مقامات نظامی (سرتیپ تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران و سرلشکر نادر باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش) به تصرف و تخریب حظیرةالقدس، مرکز بهائیان تهران، یاری رسانیدند. بختیار این محل را به مقر رکن دوم ستاد ارتش بدل نمود. دکتر مهدی حائری یزدی علت مقابله شدید آیت‌الله بروجردی با بهائیان را چنین ذکر می‌کند

در مسئله بهائی‌ها تا آنجایی که ایشان تشخیص می‌داد، که بهائی‌ها یک گروه ناراحت‌کننده و اخلاک‌گر در ایران هستند. مسئله صرف اختلاف مذهبی نبود. اینطوری هم که معروف بود تا یک اندازه‌ای هم درست بود که این گروه یک نوع سروسری با منابع خارجی دارند و بیشتر مجری منافع خارجی هستند تا منافع ملی. در این طریق مرحوم آقای بروجردی به هیچ وجه تردیدی از خودش نشان نمی‌داد که [از] آن‌چه گروه بهائی‌ها

از دستش برمی‌آید [جلوگیری کند] از اذیت‌ها و کارهای موزیانه‌ای که بهائی‌ها دارند و درباره مسلمان‌ها دریغ نمی‌کنند. یعنی به‌طور مخفیانه افراد خودشان را وارد مقامات اداری می‌کنند و مقامات را اشغال می‌کنند. بعد هم مسلمان‌ها را ناراحت می‌کنند. می‌زنند. از بین می‌برند. از این کارها خیلی زیاد می‌کردند. حالا بگذرید از این که الان صورت حق به جانبی به خودشان می‌گیرند. کاری ندارم به وضع فعلی. ولی آن زمان این شکل بود. واقعاً هر کجا که دستشان می‌رسید، به هر وسیله بود، هر مقامی بود اشغال می‌کردند و سعی می‌کردند دیگران را از بین ببرند یا وارد مجمع خودشان نکنند و کارهایی که آن‌ها می‌خواهند انجام بدهند... ولی ایشان [آیت‌الله بروجردی] از این جریان و از این ماجرا آگاه بود و به هر وسیله‌ای بود جلوگیری می‌کرد.

بیانیہ آیت اللہ آقای حاج آقا حسین بروجردی

متینگ روز جمعہ اتحادیہ مسلمین، تحریم خرید و فروش کلاسی ہودیہا

[illegible][illegible]

حسین خطیبی، که فردی مطلع بود، در آن زمان **شمار بهائیان ایران را ۲۰۰ هزار نفر و بهائیان تهران را ۵۰ هزار نفر** تخمین زد و هدف از همکاری شاه و ارتش با علما را تلاش آمریکایی‌ها برای «تصرف آرشیو» بهائیان و دستیابی به اسامی ایشان اعلام نمود.

خطیبی در نامه مورخ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۴ به دکتر مظفر بقایی، به دو جریان متفاوت اشاره می‌کند. جریان اول مردم و علما هستند که خواستار ریشه‌کن کردن بهائیان می‌باشند و **جریان دوم آمریکایی‌ها و شاه که پس از اشغال حطيرة القدس خواستار پایان دادن به موج ضد بهائی هستند**. او می‌نویسد:

مخصوصاً چیزی که سر رشته را دراز می‌کند اصرار آیت‌الله بروجردی دامت‌برکاته برای شدت عمل دولت نسبت به افراد فرقه بهائی است. و از طرف اعلیحضرت رئیس شهربانی و یک دو نفر در عرض هفته اخیر چند بار آیت‌الله را ملاقات کرده ولی از این ملاقات‌ها نتیجه نگرفته‌اند. و طبق یک اطلاع خصوصی اساساً از ایام عید به این طرف آیت‌الله از اعلیحضرت گله‌مند شده است و تاکنون با همه اقداماتی که صورت گرفته است از ایشان رفع گله نشده است.



آخرین آمار بهائیان به آوریل ۱۹۸۵ تعلق دارد که مرکز سازمان جهانی بهائیان (حیفا، اسرائیل) شمار اعضای خود را در سراسر جهان **چهار میلیون و ۷۲۹ هزار نفر** اعلام کرد. از این تعداد، ۵۹ درصد در قاره آسیا، ۲۰ درصد در آفریقا، ۱۸ درصد در آمریکا، ۶/۱ درصد در استرالیا و نیم درصد در اروپا ساکن بودند.

در این آمار تعداد بهائیان ساکن در ایران اعلام نشده است. مع هذا، ادعا شده که ۲،۸۰۷،۰۰۰ نفر از بهائیان در قاره آسیا زندگی می‌کنند. از آنجا که ایران مهم‌ترین مرکز بهائی‌نشین در آسیا و جهان است، می‌توان حدس زد که از دیدگاه مرکز سازمان جهانی بهائیان حداقل دو میلیون بهائی در ایران زندگی می‌کنند. به دلیل فقدان آمار رسمی بهائیان در ایران راهی برای ارزیابی این رقم و سنجش میزان صحت و سقم آن در دست نیست. این تصور وجود دارد که مرکز بهائیت همواره درباره شمار پیروان خود اغراق کرده و در مقابل منابع ضد بهائی در ایران نیز همواره رقم بهائیان را ناچیز جلوه داده‌اند.

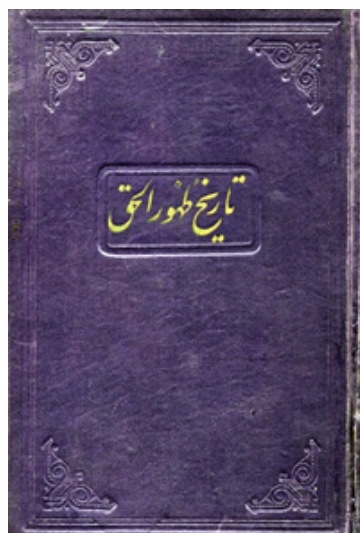
دنيس مک‌ایون می‌نویسد: منابع بهائی ادعا می‌کنند که پس از انقلاب اسلامی در ایران حدود ۲۰ هزار نفر بهائی به قتل رسیدند. او این رقم را بسیار اغراق‌آمیز می‌داند و مدعی است که **طی هفت ساله اول حکومت جمهوری اسلامی در ایران حدود ۲۰۰ نفر بهائی اعدام شدند و در طی دوران پس از انقلاب جمعاً ۳۰۰ تا ۴۰۰ بهائی در جریان‌های مختلف به قتل رسیدند.**

بهائیان که پس از پیروزی انقلاب اسلامی اعدام یا از ایران خارج شدند، عموماً به مشهورترین و ثروتمندترین خانواده‌های بهائی تعلق داشتند و به دلیل تصدی مناصب عالی دولتی یا دستیابی به ثروت‌های عظیم از طریق پیوند با حکومت پهلوی مورد تعقیب قرار گرفتند. افرادی مانند **امیرعباس هویدا، حبیب ثابت، هژبر یزدانی، عبدالکریم ایادی، هوشنگ انصاری، غلامرضا ازهاری** و غیره، به‌عنوان شاخص‌ترین چهره‌های فرقه بهائی در ایران، تمامی بهائیان ایران نبودند و اعدام یا فرار ایشان از کشور به معنی پایان حیات بهائیت در ایران نبود.

به‌نوشته مک‌ایون، بخش مهمی از جمعیت بهائیان ایران را «روستاییان و دهقانان و صنعت‌گران و کسبه شهری» تشکیل می‌دادند. آماري که حسن نیکو در حوالی سال ۱۳۰۷ ش. از بهائیان ایران (با ذکر تعداد ایشان در برخی از شهرها و روستاها) به‌دست داده، هر چند در جهت تخفیف بهائیت جلوه می‌کند، ولی از این منظر حائز اهمیت است که **مراکز مهم تراکم جمعیتی بهائیان و ترکیب ایشان را از نظر تعلق به مناطق مختلف کشور نشان می‌دهد.**

طبق فهرست نیکو، مناطق دارای جمعیت انبوه بابی و بهائی در ایران به‌شرح زیر است: شهر یزد ۴۰۰ نفر، تهران و توابع ۳۷۰ نفر، سنگسر ۳۰۷ نفر، همدان ۳۰۰ نفر، آباد و همت‌آباد ۲۵۰ نفر، نجف‌آباد ۲۰۰ نفر، سیستان (بستان‌آباد تبریز) ۱۸۰ نفر، اردستان ۱۵۰ نفر. حسن نیکو شمار بابی‌ها و بهائی‌های شهر تبریز را ۶۰ نفر و شیراز را ۴۵ نفر ذکر کرده که احتمالاً، به دلیلی که گفتم، کمتر از میزان واقعی است.

اگر نسبت موجود در تخمین حسن نیکو درباره ترکیب محلی جمعیت بابیان و بهائیان ایران را در اوایل دهه ۱۳۰۰ ش. بالنسبه درست بدانیم، همین نسبت را در طول هفت دهه بعد ثابت فرض کنیم و جمعیت کنونی بهائیان ایران را یک میلیون نفر بدانیم، ترکیب جمعیتی ایشان بر اساس تعلق محلی چندان واقعی جلوه نخواهد کرد. مثلاً، بر اساس روش فوق هم‌اکنون باید ۱۵۴ هزار بهائی در سنگسر و ۹۰ هزار بهائی در سیستان زندگی کنند. این ارزیابی درباره ترکیب منطقه‌ای جمعیت بهائیان دقیق و علمی نیست زیرا رشد سریع بهائیت در ایران در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ ش. و در اثر تبلیغ بود نه زاد و ولد بهائیان پیشین. برای نمونه، حسن نیکو در حوالی سال ۱۳۰۷ تعداد بهائیان خوی را یازده نفر تخمین زده در حالی‌که در سال ۱۳۳۰ شمار بهائیان این شهر و سه روستای پیرامونی آن (ایواوغلی، پیرکندی و ویشلق) حدود ۵۰۰ نفر گزارش شده است. رشد بهائیت در این منطقه به‌علت بهائی شدن یکی از متنفذین محلی به‌نام مشهدی اسماعیل بود.





فرقه بهایی و مالکیت ارضی

بخش قابل توجهی از بهائیان ایران روستائیان فقیری بودند که در روستاهای اربابان و مالکان بهائی زندگی می‌کردند. تعداد قابل توجهی از این‌گونه روستاها در سراسر ایران وجود داشت که یا ملک بهائیان ثروتمند بود یا از موقوفات بهائی.

از مالکین بزرگ بهائی در دوران متأخر قاجار، می‌توان به افراد زیر اشاره کرد: **میرزا محمدحسین خان معتمد دیوان کواری** (فارس) و دو برادرش **میرزا عبدالحسین خان** و **موقرالذوله** (پسران میرزا احمد خان، از خاندان افغان)، **لطفعلی خان کلبادی** (**سردار جلیل**) رئیس ایل کلبادی مازندران، **قاسم خان عبدالمملکی** (**هژبرالدوله**) رئیس ایل عبدالمملکی مازندران، و **ابراهیم خان ابتهاج‌الملک گرگانی** (بزرگ مالک گیلان).

حضور بزرگ مالکان بهائی در تمامی دوران سلطنت پهلوی ادامه یافت. سیاست تقسیم اراضی دهه ۱۳۴۰ ش. این روند را تقویت نمود زیرا با سلب مالکیت از **مالکان مسلمان** و ایجاد آشفتگی در ساختار مالکیت و مدیریت روستایی راه را برای **رشد بزرگ مالکان وابسته به دربار پهلوی، به‌ویژه بهائیان**، هموار کرد.

سلطه بهائیان بر دو نهاد اصلی متولی اراضی (**اصلاحات ارضی و منابع طبیعی**) عامل مهمی در تجدید ساختار مالکیت به سود اعضای متنفذ فرقه بهائی بود. برای مثال، **ناصر گلسترخی**، وزیر منابع طبیعی در دولت هویدا، در زمینه واگذاری و تملک اراضی چنان بی‌پروا بود که کارش به رسوایی کشید؛ و **سپهبد پرویز خسروانی** از طریق نهادهای تحت امر خود، سازمان تربیت بدنی و باشگاه تاج، به کمک گلسترخی، اراضی پهناوری را تملک کرد.

محسن پزشکیور، نماینده آخرین دوره مجلس شورای ملی، در جلسه طرح و بررسی لایحه بودجه سال ۱۳۵۷ با اشاره به **هژبر یزدانی**، بزرگ مالک بهائی دوران متأخر پهلوی، چنین گفت:

در مسیر اصلاحات ارضی يك فنوداليسم جديد به‌وجود آوردند... زمین را به روستائیان صاحب نسق دادند و بعد با برنامه کشت و صنعت از آن‌ها گرفتند و آن وقت آن زمین‌ها را به‌دست عده معدودی دادند... این زمین‌ها را به‌نام ملی شدن از هزار نفر گرفتند و به يك نفر دادند... مراد از تقسیمات ارضی این بود که قسمت عظیمی از منابع مملکت را در اختیار عده معدودی قرار دهند. این بود که وقتی شما از مشهد حرکت می‌کنید و به سمت مازندران می‌روید، دو طرف جاده مدام يك تابلو می‌بینید که نوشته مزارع فلان شخص [هژبر یزدانی]... نتیجه‌اش همین است که در روزنامه‌ها خواندیم که فلان کس [هژبر یزدانی] انگشتی هشتاد میلیونی در دست دارد و بادی گارد دارد و لابد می‌داند که به‌وسیله بادی‌گارد هایش هم در مواردی اقدام کرده است...

در این بخش تصویری **نمونه‌وار**، نه کامل، از برخی مناطق بهائی‌نشین ایران به‌دست می‌دهم:

فارس

از دیرباز در استان فارس مناطق متراکم بهائی‌نشین وجود داشت. علاوه بر شهر **شیراز**، مناطق **آبادیه**، **مروست**، **نیریز**، **سروستان**، **ارسنجان**، **جهرم**، **ابرقو**، **فسا** و **داراب** از مناطق بهائی‌نشین فارس است و خانواده‌های بهائی در سایر نقاط فارس نیز کم‌وبیش پراکنده اند.

آبادیه و نواحی مجاور آن مهم‌ترین مرکز بهائیان فارس و یکی از مراکز مهم بهائیان ایران است. در گذشته مردم شهر آبادیه به دو طایفه اصلی **هرندی** و **کرجه‌ای** تقسیم می‌شدند. هرندی‌ها عموماً بابی و بهائی شدند و کرجه‌ای‌ها عموماً مسلمان ماندند. قهرمان میرزا عین‌السلطنه، که در زمان مظفرالدین‌شاه مدتی حاکم فارس بود، درباره آبادیه می‌نویسد: «در این شهر بابی زیاد است و اغلب محترمین از آن طایفه هستند. چندان هم تقيه نمی‌کنند.» اسدالله فاضل مازندرانی، مورخ بهائی، می‌نویسد:

در آبادیه... مرکزی قوی از این فئه انعقاد یافت و عده‌ای کثیر دیگر نیز از اولاد متنفذین و از مؤمنین جدید به عرصه ایمان قدم گذاشتند و شهرت در خدمت یافتند.

برخی از مهم‌ترین روستاهای بهائی‌نشین آبادیه عبارت بودند از: **همت‌آباد**، **ادریس‌آباد**، **صغاد**، **درغوک**، **عباس‌آباد** و **وزیرآباد**. در برخی از این روستاها، مانند همت‌آباد، اکثر یا تمامی اهالی بهائی بودند و در برخی، مانند صغاد و ادریس‌آباد، بخشی بهائی و بخشی مسلمان، جمعیت روستاهای فوق در سال ۱۳۲۹ ش. به‌شرح زیر بود: همت‌آباد ۹۵۰ نفر، ادریس‌آباد ۵۳۴ نفر، درغوک ۵۸۰ نفر، وزیرآباد ۱۷۵ نفر، عباس‌آباد ۱۵۰ نفر. در سال ۱۳۴۶ ش. جمعیت روستای مهم صغاد حدود هفت هزار نفر گزارش شده است



بخش مهمی از روستاهای آباده **املاک خاصه خاندان افنان** یا **موقوفات مرکز بهائیان** بود. خاندان افنان علاوه بر املاک آباده در سایر بخش‌های فارس نیز روستاهای متعدد در تملک داشت. از جمله باید به روستای **کارزین** (در بخش قیروکارزین فیروزآباد) اشاره کرد که نام بهائی آن «بیان» بود. در سال ۱۳۲۹ جمعیت این روستا ۶۸۲ نفر گزارش شده که، علی‌القاعده، به دلیل سلطه مالکان و مباشران و کدخدایان بهائی، تعدادی از ایشان بهائی بودند. نمونه‌ای از این مباشران بهائی **محمد طاهر الممیری**، مبلغ معروف (نیای خاندان طاهرزاده)، است. الممیری خود در روستای مزوار (یک فرسنگی مهریز) دارای مزرعه و خانه ییلاقی بود. وی به مدت ده سال مباشر روستای خرمی بود و سپس به‌عنوان مباشر املاک خاندان افنان در منطقه آباده به این خطه اعزام شد. مدتی بعد، خاندان افنان روستاهای خرمی و کارزین (در فارس) را به اجاره او دادند. هفت سال مستأجر این دو روستا بود. در زمان جنگ اول جهانی مأمور گردآوری درآمد خاندان افنان از املاک پهناورشان در فارس و یزد شد و مدتی مباشر روستای طوطک (بوانات فارس) بود. همین وضع درباره سایر روستاهای خاندان افنان، از جمله طوطکان و مروست و خرمی، صادق است. روستای **طوطکان** (واقع در بلوک بوانات) از املاک خاندان افنان بود و در سال ۱۳۲۹ سکنه آن ۱۲۵ نفر. **مروست** بلوک بزرگی بود در استان فارس در مرز کرمان که از غرب به بوانات و از جنوب به نیریز محدود و مرکز آن روستای مروست است. این روستای مهم ملک خاصه **میرزا محمود افنان** بود و پناهگاه مبلغین فراری بهائی در زمان بلواهای ضد بهائی در یزد. در سال ۱۳۲۹ سکنه روستای مروست ۲۵۴۲ نفر گزارش شده است. روستای **خرمی** (بلوک قونقری بخش بوانات) نیز چنین وضعی داشت. این روستا ملک خانواده افنان بود و سکنه آن عموماً یا همگی بهائی بودند. خرمی در اواخر دوره ناصری ۴۰۰ خانوار زارع داشت. در سال ۱۳۲۹ ش. سکنه خرمی ۱۸۵۱ نفر ذکر شده است.



در منطقه **جهرم** فارس نیز برخی نقاط بهائی‌نشین را می‌توان یافت. در اواخر قاجاریه، در شهر جهرم بهائیان حضور فعال داشتند و فردی به‌نام حاجی حسینعلی رئیس ایشان بود. تعدادی از بهائیان جهرم در جریان شورش‌های ضد بهائی به قتل رسیدند مانند سید حسین روحانی و محمدحسن بن آقا کربلایی علی و استاد محمدحسن و غیره. در منطقه فلاحي (حاشیه خلیج فارس) روستایی به‌نام **هندیان** (هندیجان) می‌شناسیم. این روستای ساحلی از مناطق بهائی‌نشین بود که در میان آن‌ها «نفوس شهیر برخاستند و آثار بسیار از حضرت عبدالبهاء در حق‌شان صادر گردید.»



در زرقان فارس نیز تعدادی بهائی وجود داشت و برخی بهائیان سرشناس به این محل تعلق دارند مانند ملا عبدالله فاضل زرقانی، میرزا عبدالاحد بن میرزا جلال زرقانی، میرزا محمود زرقانی و برادرش میرزا احمد، ملا جلال بن ملا عبدالله (نیای خاندان بکایی) و غیره.

دو منطقه مهم نیریز و سروسنان فارس نیز به عنوان محل سکونت گروه قابل توجهی از بهائیان شهرت داشت. نیریز در تاریخ بابی گری و بهائی گری دارای جایگاه برجسته ای است و هماره به عنوان یکی از مراکز مهم بهائیان شناخته می شده. سروسنان (و منطقه مجاور آن یعنی ارسنجان) وضع مشابهی داشته است.

اصفهان

در استان اصفهان، نجف آباد از مراکز مهم بهائی نشین بود. این شهر و برخی روستاهای اطراف آن از نظر کثرت و تراکم جمعیت بهائیان در اوایل دوره رضاشاه ششمین منطقه بهائی نشین کشور به شمار می رفت. اهمیت بهائیان نجف آباد تا بدانجا بود که در سال ۱۳۰۸ ش. خانم مارتا روت (بهائی آمریکایی) را به این شهر دعوت کردند و برای او مجالس تبلیغ گذاشتند.

بابی گری را مبلغی به نام سلیمان به نجف آباد وارد کرد و جمع قابل توجهی از مردم این منطقه را بابی نمود. یکی از بابی های اولیه نجف آباد فردی به نام ملا قاسم است که در خانه ملا احمد مجتهد پس از استماع سخنان سلیمان بابی شد. فاضل مازندرانی می نویسد از نسل ملا قاسم «خاندان وسیعی برقرار گردید و... خاندان مذکور در این دوره [در حوالی سال ۱۳۲۸ ق.] به کثرت عدد رسیدند.» خاندان دیگر بهائی نجف آباد از نسل فردی به نام میرزا باقر وهایی است که در سال ۱۳۱۶ ق. مدتی در تهران زندانی شد.

تعدادی از بابی ها و بهائی های نجف آباد در ماجراهای مختلف کشته شدند که اسامی برخی به شرح زیر است: غلامرضا و حسن زین العابدین و رجبعلی بن ملا محمد و حاجی کلبعلی (مقتول در سال ۱۲۸۷ ش.) و حاجی حیدر (مقتول در ۲۴ شوال ۱۳۲۷ ق.) و محمد جعفر صباغ (مقتول در رمضان ۱۳۲۸ ق.).

زندگینامه حاجی حیدر نجف آبادی گویای وزن و اهمیت بهائیان نجف آباد است. او از اعیان منتفذ و ثروتمند نجف آباد بود که در سی سالگی بابی شد. آقا نجفی اصفهانی از بابی شدن وی مطلع شد و از ظل السلطان تنبیه او را خواست ولی ظل السلطان پاسخ داد «چون حاجی حیدر منتفذ و از اعیان و ملاکین نجف آباد است اگر فی الفور کشته شود اغتشاش عظیمی بر پا خواهد شد، بهتر است چندی حبس شود.» لذا، حاجی حیدر مدت کوتاهی حبس شد. منابع بهائی عامل اصلی تحریکات ضد بهائی در نجف آباد را فردی به نام فتحعلی خان معروف به حاجی یاور نجف آبادی و پسرانش، به ویژه غلامحسین خان، ذکر می کنند که از منتفذهین منطقه و از وابستگان آقا نجفی، مجتهد نامدار اصفهان، بود. وی با حاجی حیدر خویشاوندی داشت. حاجی حیدر بار دیگر به علت فشار آقا نجفی اصفهانی و حاجی یاور نجف آبادی به دستور ظل السلطان دستگیر و در اصفهان به مدت نه ماه زندانی شد. وی پس از آزادی به همراه یکصد نفر از بهائیان نجف آباد برای تظلم و دادخواهی به تهران رفت و به مظفرالدین شاه عرضحال داد. حاجی حیدر با صمصام السلطنه بختیاری، حاکم اصفهان در زمان مشروطه، رابطه داشت و زمانی که سوار بر اسب از نزد صمصام به خانه خود باز می گشت، در بازارچه قصر شمس آباد با شلیک گلوله فردی ناشناس به قتل رسید.

نامدارترین شخصیت بهائیان نجف آباد ملا زین العابدین نجف آبادی (متوفی ۱۳۲۱ ق.) است که منابع بهائی از او به عنوان یکی از «اجله اصحاب و اعظم احباب و از اکابر رجال تاریخی این امر اعظم» یاد می کنند. او در میان بهائیان به «زین المقریین» و «حضرت زین» معروف است. پسرش به نام نورالدین زین منشی مخصوص شوقی افندی بود و بسیاری از نامه های فارسی شوقی به خط و امضای اوست. ملا زین العابدین دو خواهر و دو پسر ساکن در نجف آباد داشت که از ایشان «اولاد و احفاد بسیاری به وجود آمده اند.»

از دیگر بهائیان سرشناس نجف آباد باید به حاجی کلبعلی کفاش و تراب خان اشاره کرد که مراسم دفن ایشان در ربیع الثانی (زمستان) ۱۳۳۵ ق. منجر به آشوبی بزرگ در شهر و دستگیری ۳۲ نفر از بهائیان نجف آباد شد که سرانجام با حمایت حکومت اصفهان آزاد شدند. و نیز باید به زنی به نام مخموره نجف آبادی (نیای خاندان مخمور) اشاره کرد که در ۱۳۱۰ ش. در یکصد سالگی در نجف آباد درگذشت.

روستاهای ملک آباد و علی آباد واقع در یک فرسنگی حومه شهر نجف آباد، که امروزه جذب شهر شده اند، از مناطق محل تراکم جمعیت بهائی به شمار می رفتند و بخش قابل توجهی از سکنه و خرده مالکین این دو روستا بهائی بودند. در ملک آباد رؤسای بهائیان نورالله و اسدالله و در علی آباد کریم و رضا بیگ نام داشتند. مالکیت اصلی این دو روستا با ظل السلطان بود. در یک مورد، ظاهراً به تحریک حاجی یاور و به دستور آقا نجفی اصفهانی، مسلمانان شهر نجف آباد به این دو روستا ریختند و، به ادعای تاریخ ظهور الحق، منازل بهائیان را غارت کردند و در یک روز حدود ۵۰ هزار تومان اموال ایشان را بردند. در سال ۱۳۲۹ جمعیت ملک آباد ۵۷۳ نفر گزارش شده است.

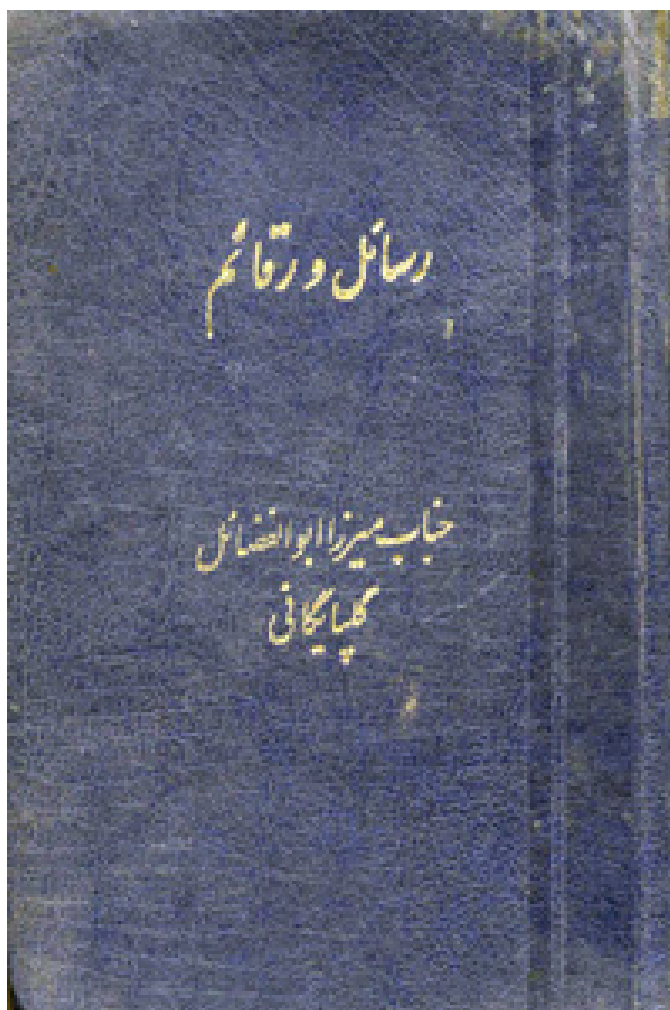


آذربایجان

مهم‌ترین روستای بهائی‌نشین آذربایجان **سیسان**، واقع در دهستان مهران رود بخش بستان‌آباد تبریز، بود. به‌نوشته *اخبار/مری*، «اکثر قریب به اتفاق» اهالی سیسان بهائی هستند. و سیسان «پرجمعیت‌ترین قصبه آن سامان [آذربایجان] از لحاظ تعداد احبای الهی است.» جمعیت این روستا در سال ۱۳۲۹ ش. حدود ۱۶۶۰ نفر گزارش شده است.

علاوه بر سیسان، در منطقه آذربایجان برخی روستاهای دیگر نیز وجود داشت که بخشی از سکنه آن، کم و بیش، بهائی بودند. از جمله باید به روستای **مطلق** (متنق) اشاره کرد که در اوایل دوره مظفرالدین‌شاه تعداد قابل توجهی بهائی داشت. این روستا نیز، چون سیسان، در بخش بستان‌آباد تبریز واقع و در سال ۱۳۲۹ سکنه آن ۱۰۵۷ نفر بود **اسکو و میلان** نیز از مناطقی بود که در اواخر دوره قاجاریه تعداد قابل توجهی بهائی از میان سکنه آن برخاستند. بخشی از ایشان به **عشق‌آباد** مهاجرت کردند و در زمان رضاشاه به ایران بازگشتند.

بخش اعظم سکنه شهر اسکو در دوران ناصری **شیخی** بودند و در دهه پایانی سلطنت ناصرالدین‌شاه تعداد بهائیان شهر به ۵۰ نفر رسید. در سال‌های پایانی سلطنت ناصرالدین‌شاه (حوالی ۱۳۱۲ ق.) حاکم اسکو بهائی بود و کسی جرئت نداشت علیه این فرقه حرف بزند. در سال ۱۳۰۳ ق. به دلیل کثرت تبلیغات بهائیان در شهرهای اسکو و میلان آشوبی علیه ایشان پدید آمد و در نتیجه برخی مبلغین سرشناس بهائی، مانند **مشهدی اصغر میلانی و محمد جعفر اسکویی**، به عشق‌آباد رفتند. **میرزا حیدرعلی اسکویی** (نیای خاندان صمیمی تبریز) نیز به صلاح‌دید پدرش و حاجی احمد میلانی به‌همراه این دو نفر و عائله مشهدی یوسف میلانی به عشق‌آباد رفت. او در عشق‌آباد با مشهدی اصغر میلانی شریک شده و در کاروانسرای مخدومقلی خان ترکمن حجره‌ای گرفتند و با ضمانت مشهدی ابراهیم میلانی به تجارت پرداخت. طرف عمده تجارت ایشان ترکمن‌ها بودند





قزوین

شهر قزوین و روستاهای پیرامون آن، به‌ویژه **قدیم‌آباد و ککین و محمدآباد و کله‌دره و اشتهاورد و امین‌آباد و بایه**، به‌عنوان یکی از مراکز بهائیان شناخته می‌شد. در تمامی روستاهای فوق‌الذکر محافل محلی بهائی وجود داشت که هدایت‌شان با محفل امری شهر قزوین بود. علت رشد بهائی‌گری در روستاهای فوق‌گروش یکی از علمای قریه قدیم‌آباد، به‌نام **ملا حیدرقلی قدیم‌آبادی**، به این فرقه در اواسط دوران مظفرالدین‌شاه و تبلیغات اوست. در سال ۱۳۲۹ جمعیت روستای قدیم‌آباد ۶۲۹ نفر بود.

از شهر قزوین تعداد قابل توجهی شخصیت‌های متنفذ و فعال بهائی برخاستند مانند **آقا محمد جواد قزوینی و برادرش میرزا عبدالله** از طایفه زرگر. محمد جواد از ایام اقامت میرزا حسینعلی نوری در ادرنه به تحریر و استنساخ الواح او مشغول بود ولی «جمعیت اعضای خاندانش در حلقه ناقضین میثاق درآمدند» یعنی یا به فرقه ازلی پیوستند و یا بابی‌گری قطع رابطه کردند. بخش قابل توجهی از اعضای **طایفه زرگر** قزوین بهائی بودند. فتنه قاجار، شاعره بهائی، در مثنوی خود می‌نویسد:

زرگران دیدم در آن شهر و دیار
همچو من دیوانگان روی یار

میرزا موسی خان حکیم الهی (پسر میرزا محمدجعفرخان مافی و نیای خاندان حکیم الهی)، **شیخ کاظم سمندر** (نیای خاندان سمندر)، **آقا محمدمهدی و آقا محمد جواد عموجان** (نیاکان خاندان فرهادی)، **حاج شیخ محمدعلی نبیل** (نیای خاندان نبیلی)، **میرزا باقر اسعدالحکما** (نیای خاندان اسعدی)، **حاجی عبدالکریم قزوینی و برادرانش** که خاندان بزرگی در تهران و قزوین بر جای نهادند، **ابراهیم خان احیاءالسلطنه طبیب** (نیای خاندان رستمی)، **میرزا یوسف خان ثابت وجدانی** (مبلغ سرشناس و نیای خاندان ثابت وجدانی)، **میرزا رضاخان** (نیای خاندان تسلیمی)، **حاج میرزا غلامحسین راسخ و برادرش میرزا احمد** (نیاکان خاندان راسخ) از بهائیان سرشناس قزوین بودند.

همدان

همدان یکی از **کانون‌های اصلی گسترش بابی‌گری و بهائی‌گری** در سراسر ایران است. بابی‌گری و بهائی‌گری در همدان به‌وسیله جامعه متنفذ و منسجم **یهودی** این شهر اشاعه داده شد. فضل‌الله مهتدی، معروف به **صبحی**، مبلغ پیشین بهائی، می‌نویسد: «همدان اکثر بهائیان **یهودی‌اند**». به‌نوشته حسن نیکو، در همدان که مرکز مهم بهائیان است، به استثنای سه چهار نفر همگی یهودی بهائی هستند.

در سال ۱۳۱۶ ق. سرشناس‌ترین بهائیان همدان، که به‌وسیله **مظفرالملک** حاکم وقت، بازداشت شدند عبارت بودند از: **دایی روبین، حاجی یاری، حاجی موسی مبین، حاجی سلیمان طبیب، آقا سلیمان بن آقا موسی، حاجی مهدی بن آقا رفائیل، حاجی مهدی بن آقا یاری، آقا سلیمان زرگر** که «**کلاً از احبای اسرائیل بودند**». از دیگر بهائیان سرشناس همدان، که همگی یهودی‌الاصل بودند، باید به افراد زیر اشاره کرد: **میرزا ابراهیم و برادرش حافظ‌الصحه، حاج یوحنا حافظی، حکیم عزیز، حاجی حکیم هارون، حاجی حکیم موسی، حکیم یوسف، حاجی قلندر، حکیم الهی و حکیم هارون، آقا علی کلیمی، آقا روبین و پسرش میرزا حبیب‌الله، شمس‌الاطباء اسرائیلی همدانی، آقا یهودا، میرزا یوسف بن آقا ابراهیم**. بر بنیاد همین جامعه یهودی-بهائی بود که **مدرسه آمریکائی همدان** تأسیس شد.

برخی از خاندان‌های یهودی بهائی‌شده همدان عبارتند از: **آزاده، اتحادیه** (از نسل حکیم دانیال)، **اخوان صفا** (از نسل میرزا مهدی اخوان الصفا)، **ارجمند** (از نسل حاجی مهدی ارجمند بن آقا رفائیل، مؤلف کتاب **گلشن حقایق**)، **باهر** (از نسل حاجی میرزا طاهر)، **برجیس** (از نسل حکیم یعقوب)، **جاوید** (از نسل حاجی یهودا معروف به حاجی شکرالله جاوید)، **حافظی** (از نسل حاجی یوحنا خان)، **رفعت** (از نسل میرزا آقا جان طبیب)، **ساجد** (از نسل میرزا آشور یا آشر)، **سراج** (از نسل دکتر یوسف سراج)، **شایان** (از نسل میرزا یحیی شایان برادر کوچک میرزا سلیمان جاوید)، **صمیمی** (از نسل میرزا حبیب‌الله صمیمی)، **صنّعی** (از نسل میرزا آقا جان. **اسدالله صنّعی** آجدوان مخصوص محمدرضا پهلوی در دوره ولیعهدی که بعداً به درجه سپهبدی رسید از این خانواده است)، **عبدی** (از نسل میرزا فرج‌الله عبدی)، **عطار** (از نسل حاجی حبیب‌الله عطار همدانی)، **علاقه‌بند** (از نسل آقا یهودا علاقه‌بند)، **عهديه** (یکی از اعضای این خاندان زن **حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی** شد)، **فیروز، گرانفر** (از نسل موشه پسر حاجی لاله‌زار)، **لاله‌زار و لاله‌زاری** (از نسل حاجی لاله‌زار)، **مؤید** (از نسل حبیب مؤید)، **متحده** (از نسل میرزا یعقوب متحده)، **متحدین** (از نسل میرزا محمدرضا جدیدالاسلام)، **مشهود** (از نسل میرزا یوسف مشهود)، **ممتازی**



(از نسل نورالدین ممتازی برادر میرزا یعقوب متحده)، **میناقیه** (از نسل آقا یهودا میثاقیه)، **یوسفیان** (از نسل میرزا یوسف بن آقا ابراهیم).

خانواده **کجالزاده** نیز احتمالاً از یهودیان همدان است زیرا **همسر دکتر حسین خان کجال**، که اولین نشریه اختصاصی زنان ایران را به نام *دانش* در ۱۳۲۸ ق. منتشر کرد، دختر میرزا یعقوب همدانی (میرزا محمد حکیم‌باشی) بود یهودیان بهائی همدان نقش مهمی در **اشاعه بهائی‌گری در سایر مناطق** داشتند. برای مثال، باید به **میرزا ابراهیم اسرائیلی همدانی (اتحادیه)**، صاحب داروخانه اتحادیه رشت و عضو محفل روحانی رشت، در گیلان و نقش **حاجی موسی همدانی** در اراک اشاره کرد. حتی در **ارمنستان** (ایران) نیز بهائی‌گری به وسیله یک یهودی همدانی (**میرزا آقا جان طبیب اسرائیلی**) اشاعه یافت.

از سایر بهائیان همدان، که یا مسلمان تبارند و یا تبار ایشان برای نگارنده روشن نشد، می‌توان به خانواده‌های زیر اشاره کرد: **پروین** (از نسل حاج ابراهیم پروین دندانسان)، **درویش** (از نسل میرزا حسین خان درویش از بابیان اولیه)، **توکلی** (از نسل حاجی محمدعلی تویسرکانی)، **حصاری** (از نسل محمدعلی حصاری)، **دانش** (از نسل عبدالحسین خان دینارآبادی)، **درخشانی** (از نسل حبیب‌الله درخشانی)، **فانی** (از نسل عزت‌الله فانی از بهائیان بهار همدان)، **قوام** (از نسل سید مهدی قوام).

در **روستاهای همدان** نیز تعدادی بهائی سکونت داشتند. در این میان به‌ویژه باید به روستای **امزاجرد** اشاره کرد که تعداد کثیری بهائی داشت در حدی که به احداث حظیرةالقدس دست زدند. در دوران ناصری بهائی مقتدر این روستا **داوود قلی بیگ**، از سران فرقه **نصیریان** (علی‌اللهی)، بود؛ و در دوران احمدشاه کدخدای قریه بهائی بود. در سال ۱۳۲۹ امزاجرد ۴۲۵ نفر سکنه داشت. **عبدالحسین خان دینارآبادی** (نیای خاندان دانش)، مالک روستای **دینارآباد**، نیز بهائی بود. در سال ۱۳۲۹ این روستا ۵۶۰ نفر سکنه داشت. در روستاهای **احمدآباد** و **صحنه** نیز از زمان ناصری تعداد قابل توجهی از بابیان و بهائیان بودند. صحنه همان روستایی است که قره‌الین دو روز در آن توقف کرد و اهالی را تبلیغ نمود.

از شخصیت‌های مهم بهائی همدان باید به **صدرالصدور** و **سید مهدی قوام همدانی** اشاره کرد: **حاجی سید احمد صدرالعلما** پسر حاجی سید ابوالقاسم صدرالعلمای همدانی، مباشر امور کتابت شرعیه حاجی میرزا هادی مجتهد همدانی، بود. سید احمد برای تحصیل به نجف رفت و سپس در مدرسه خان مروی تهران مستقر شد. در سال ۱۳۱۶ ق. در همدان به وسیله **حکیم موسی**، طبیب یهودی، به بهائیت گروید. به تهران بازگشت و در مدرسه مروی به تدریس و تحصیل پرداخت و لقب صدرالعلمای پدرش به او رسید. او سپس به طریقت شاه‌نعمت‌اللهی وارد شد و در این فرقه به مقام پیر دلیل، که نایب و قائم مقام پیر طریقت است، دست یافت. حاجی صدر در سال ۱۳۲۵ ق. در تهران درگذشت. او از سوی عباس افندی به «**صدرالصدور**» ملقب بود.

سید مهدی قوام همدانی به یک خانواده روحانی مقیم کردستان تعلق داشت. در سال ۱۳۱۸ ق. به وسیله دایی‌اش، آقا صادق، بهائی شد. قوام از مبلغین فعال بهائی بود و گروهی را بهائی کرد. مدتی در سلک علمای دینی سنجید بود.

کاشان

کاشان نیز، مانند همدان، از کانون‌های اصلی رشد بابی‌گری و بهائی‌گری در سراسر ایران است و این امر به دلیل وجود جمع کثیری از یهودیان آشکار و مخفی در این منطقه بود. به نوشته فاضل مازندرانی، **شهر کاشان و توابعش در زمان آغاز دعوی میرزا حسینعلی نوری (بهاء) «مرکز پرجمعیتی از بهائیان بود»**. علاوه بر بابی‌های پیشین، گروهی از یهودیان کاشان نیز بهائی شدند و این فرقه را در منطقه کاشان و توابع قدرت بخشیدند. در بخش‌های بعد، با برخی از خاندان‌های یهودی بهائی‌شده کاشان آشنا خواهیم شد.

به علاوه، باید به حضور جمعی از بابی‌ها و بهائی‌ها در **مناطق روستایی کاشان** اشاره کرد. مهم‌ترین این مناطق **نراق و آران و جوشقان و قمصر** است. به نظر می‌رسد که در نراق غلبه با بابی‌های ازلی بود و در آران و جوشقان و قمصر با بهائیان.

در دوران احمد شاه، در **روستای آران** (مرکز بلوک آران) محفل بهائی تأسیس شد که بهائیان مقتدری چون **ارباب میرزا محمدرضا آرانی** (نیای خاندان فلاح) گردانندگان اصلی آن بودند. ارباب میرزا محمدرضا آرانی در سال ۱۳۲۲ ق. / ۱۲۹۲ ش. در این روستا به تأسیس مدرسه ویژه بهائیان دست زد که بعدها (۱۳۰۰ ش.) به **مدرسه معرفت** تبدیل شد. از خاندان‌های سرشناس بهائی آران، علاوه بر فلاح، باید به **ضیایی و فروغی** اشاره کرد. سکنه روستای آران کاشان در سال ۱۳۲۹ ش. حدود ده هزار نفر گزارش شده است. در روستاهای **بیدگل و نوش‌آباد** (از توابع آران) نیز تعدادی بهائی ساکن بودند.

در روستای **جوشقان** و توابع آن، به‌ویژه **فتح‌آباد و ضیاءآباد**، نیز تعدادی بهائی وجود داشت. جمعیت روستای جوشقان در سال ۱۳۲۹ ش. ۲۷۶۶ نفر ذکر شده است.



ف. یگوانی سرداران دریاچه داد
وزارتی راه رفته و در سراسر ده
یگوانی در آید
(حضرت پیرا)

کتابخانه روحانیان ایران

اخبار امری

نسل روحانیان ایران

سال ۱۱

پایان ماه ۱۳۱۱

شماره ۱۱

شماره ۱۱ - شماره ۱۱

۱۱۹

۱۹۱۳

مازندران

ساری و توابع آن از مراکز متراکم جمعیتی بهائیان بود. در دوران احمد شاه قاجار، سران ثروتمند دو طایفه مقتدر این منطقه (**عبدالملکی و کلبادی**) بهائی بودند و طبعاً در میان اتباع ایشان بهائیان حضور داشتند.

علاوه بر شهرهای **ساری و بارفروش (بابل)**، که در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم میلادی مأوای گروهی از متنفذان و ثروتمندان بهائی بود (مانند اعضای خاندانهای **کلبادی و درخشان و مقدس** در ساری و خاندان **شریعتمدار** در بابل)، از مراکز بهائی‌نشین منطقه فوق باید به شهرها و روستاهای زیر اشاره کرد: **آمل، ارطی، ایول، بابلسر، بهنمیر، چال زمین، درزیکلا، روشندان، ضیاء گلده، عرب خیل، علی‌آباد (شاهی)، فریدون کنار، کفشگرکلا و ماه فروزک**. در تمامی این روستاها محفل روحانی دایر بود.

در این میان روستاهای **درزیکلا و کفشگرکلا** (از توابع علی‌آباد) چنان انباشته از جمعیت بهائی بودند که به «**قراء بابی**» شهرت داشتند. در سال ۱۳۲۹ جمعیت کفشگرکلا ۱۶۰۰ نفر گزارش شده است. روستای **ماه‌فروزک** (ماه‌فروچک) در تاریخ بهائیت از اهمیت فراوان برخوردار بود و از آن با عنوان «**روستای مبارکه**» یاد می‌شد. مقبره برخی بهائیان نامدار در این روستا واقع است. از مشاهیر بهائیان این روستا باید به **ملاعلیجان ماه‌فروزکی** ملقب به «**علی اعلی**» اشاره کرد. در سال ۱۳۲۹ سکنه این روستا ۵۶۰ نفر ذکر شده است.

محل تراکم بهائیان در مازندران از ساری به سمت **گرگان** امتداد می‌یافت. از سرشناس‌ترین خانواده‌های بهائی گرگان باید به خانواده‌های **ابتهاج** (از نسل **ابراهیم خان ابتهاج‌الملک گرگانی**) و **سرخوش** (از نسل **میرزا یحیی خان سرخوش**) اشاره کرد. در بسیاری از شهرها و روستاهای گرگان، از جمله **گرگان، گنبد کاووس، بندر گز، مینودشت، کورون کفتر، کلاله، کالیکش، قونیلی، قریه بدیع، قره قاج، قره شو، قرق، فاضل آباد، شیرآباد، رامیان، خوشه، خان بین، جلالیه، پیچک محله، پهلوی در، بشمک شاه پسند، باجگیر، رحمت آباد** و غیره بهائیان حضور داشتند.



رشد بهائی گری در دوران هویدا

در سال ۱۲۴۵، در اوایل صدارت **امیرعباس هویدا**- که به یک خاندان سرشناس بهایی تعلق داشت، ایران به ۲۴ «قسمت امري» تقسیم می‌شد. هر قسمت امري دارای مرکزی بود که محفل آن به «محفل روحاني مرکز قسمت امري» موسوم بود.

قسمت‌های امري و مراکز بیست و چهارگانه آن به شرح زیر بود: ۱- آباده (آباده)، ۲- آذربایجان شرقي (تبریز)، ۳- آذربایجان غربي (رضاییه)، ۴- اصفهان (اصفهان)، ۵- بابل (بابل)، ۶- گرگان (گرگان)، ۷- بنادر و جزایر خلیج فارس (بندرعباس)، ۸- خراسان (مشهد)، ۹- خوزستان (اهواز)، ۱۰- زاهدان (زاهدان)، ۱۱- ساري (ساري)، ۱۲- سنگسر (سنگسر)، ۱۳- تهران (تهران)، ۱۴- عراق (اراک)، ۱۵- فارس (شیراز)، ۱۶- قائنات (بیرجند)، ۱۷- قزوین (قزوین)، ۱۸- کاشان (کاشان)، ۱۹- کرمان (کرمان)، ۲۰- کرمانشاه (کرمانشاه)، ۲۱- گیلان (رشت)، ۲۲- نیریز (نیریز)، ۲۳- همدان (همدان)، ۲۴- یزد (یزد).

آنچه در این فهرست حایز اهمیت است تراکم جمعیت بهائیان در برخي مناطق است که تأسیس یک مرکز امري مستقل را ضرور ساخته بود. مهم‌ترین این مناطق **فارس و مازندران** است. در **فارس سه مرکز امري** دائر بود (شیراز، آباده، نیریز) و در **مازندران سه مرکز امري** (ساري، بابل و گرگان).

در سال ۱۲۴۹ تعداد مراکز قسمت امري ایران به ۶۷ مرکز رسید و در «نقشه پنج ساله»، که به اواخر دوران سلطنت پهلوي تعلق دارد، باید تعداد محافل محلي ایران به ۱۱۰۰ محفل می‌رسید.

جُستارهایی از تاریخ بهائی گری در ایران

قسمت دوم

کانون‌های استعماري و بهائی‌گری

برخلاف نظر مورخیني چون **احمد کسروي** و **فریدون آدمیت**، که بابی‌گری اولیه را جنبشی خودجوش و ناوابسته به قدرت‌های استعماري می‌دانند، پژوهش من بر پیوندهای اولیه علي‌محمد باب و پیروان او با کانون‌های معیني تأکید دارد که شبکه‌ای از خاندان‌های قدرتمند و ثروتمند يهودي در زمره شرکای اصلي آن بودند. این تصویر، **بابی‌گری را از اساس و از بدو پیدایش فرقه‌ای مشابه با دونه‌های ترکیه و فرانکیست‌های اروپاي شرقي جلوه‌گر می‌سازد.**

ارائه تمامی مستندات خود را درباره پیوند بابی‌گری اولیه با کانون فوق به فرصتي دیگر موکول می‌کنم و در اینجا تنها دو نکته را مورد تأکید قرار می‌دهم:

اول، حضور پنج ساله علي‌محمد باب در تجارتخانه دایي‌اش در بوشهر و ارتباط او با کمپانی‌های يهودي و انگلیسي مستقر در این بندر و کارگزاران ایشان.

اندکی پس از این اقامت پنج ساله بود که باب در سال ۱۲۶۰ ق. / ۱۸۴۴م. دعوي خود را اعلام کرد و با حمایت **کانون‌های متنفذ و مرموزي** به سرعت شهرت یافت. دوران اقامت باب در بوشهر مقارن است با سال‌های اولیه فعالیت **کمپانی ساسون** (متعلق به سران يهودیان بغداد) در بوشهر و بمبئي. ساسون‌ها در دهه‌های بعد به

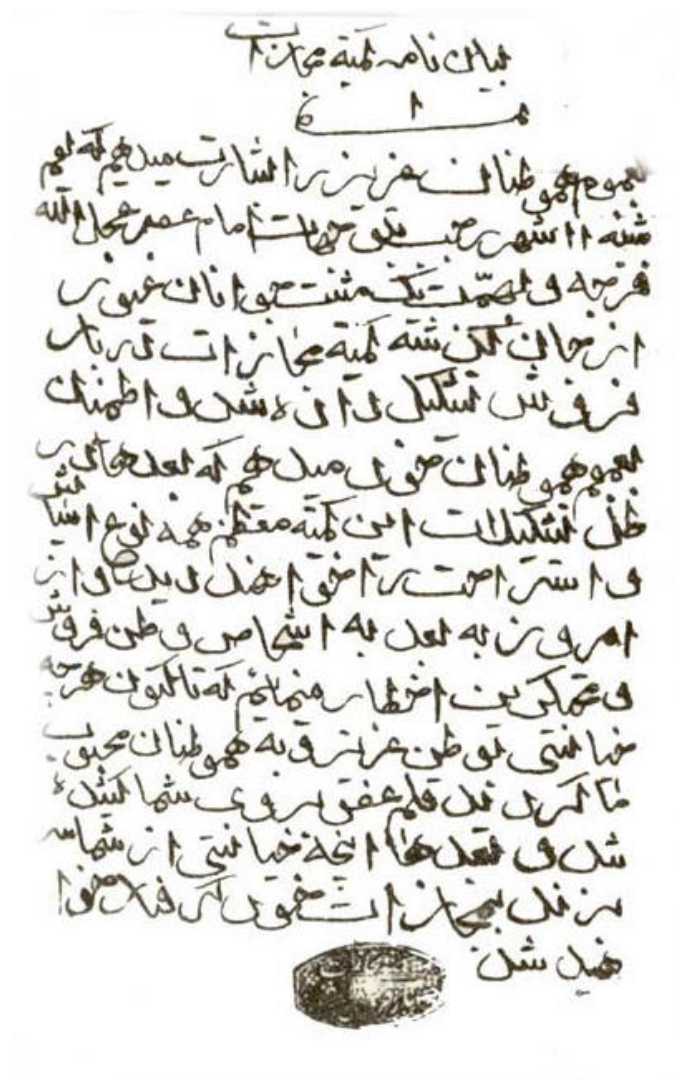


«امپراتوران تجاری شرق» بدل شدند و در زمره دوستان خاندان سلطنتی بریتانیا جای گرفتند. خاندان ساسون بنیانگذاران تجارت تریاک ایران بودند و با تأسیس بانک شاهي انگلیس و ایران نقش بسیار مهمی در تحولات تاریخ معاصر ایران ایفا نمودند.

دوم، ارتباط نزدیک مانکجی هاتریا، رئیس شبکه اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران در سالهای ۱۸۵۴-۱۸۹۰، با سران بابی و از جمله با شخص میرزا حسینعلی نوری (بهاء).

کمیته مجازات

در اوایل شهریور ۱۲۹۵ / ذیقعه ۱۳۲۴ **ابوالفتح زاده** و **منشی زاده** و **مشکات الممالک** عملیات خود را در قالب گروه جدیدی به نام **کمیته مجازات** آغاز کردند و قتل‌هایی را، به همراه انتشار اعلامیه‌هایی، آغاز کردند که بازتاب اجتماعی و سیاسی فراوان داشت و فضایی از رعب و وحشت در تهران آفرید و تأثیرات سیاسی عمیق بر جای نهاد. **عملیات کمیته مجازات** را باید بخشی از سناریوی بغرنجی ارزیابی کرد که حدود چهار سال بعد به کودتای رضاخان و سید ضیاء طباطبایی (۲ اسفند ۱۲۹۹) و سرانجام به سقوط حکومت قاجار و استقرار دیکتاتوری پهلوی انجامید.





قتل‌های فوق حدود پنج ماه به طول انجامید و عده‌ای، از جمله **سید محسن مجتهد** (فرزند محمد باقر صدرالعلماء و داماد سید عبدالله بهبهانی) مقتول شدند. **سید محسن مجتهد** در این زمان نفوذ فراوان در تهران و سراسر ایران به دست آورده بود. قتل او به وسیله احسان‌الله خان دوستدار و حسین لله و حاجی علی صورت گرفت و آنان قبل از شروع عملیات مقداری عرق نوشیدند.

یکی دیگر از قربانیان این کمیته **میرزا عبدالحمید خان متین السلطنه ثقفی**، مدیر روزنامه عصر جدید، بود که در روزنامه **مظفری بوشهر** (شماره‌های ۶۷ و ۶۸ مورخ شعبان ۱۳۲۲ق.) مقاله‌ای تند علیه اردشیر ریپورتر منتشر کرده بود



متین السلطنه ثقفی

هسته مرکزی کمیته مجازات ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده و مشکات‌الممالک بودند و ابوالفتح‌زاده رئیس کمیته محسوب می‌شد. بنابراین محقیمی که کمیته مجازات را، که سران آن به بهائی‌گری شهرت کامل داشتند، یک شبکه تروریستی بهائی بخوانیم.

مدتی بعد، اعضای کمیته شناسایی و تعدادی از ایشان دستگیر شدند. ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده در ۲۶ ذی‌قعدة ۱۳۳۶ق. به شکلی مرموز در سمنان به قتل رسیدند و احسان‌الله خان دوستدار به قفقاز گریخت. مشکات‌الممالک پس از مدت کوتاهی آزاد شد.

پس از دستگیری اعضای کمیته مجازات، **احمد خان صفا**، مسئول پرونده فوق در نظمیه، به شکلی مرموز به قتل رسید. در این زمان، گروهی به نام «کمیته سیمرغ» طی اطلاعیه‌ای خطاب به رئیس‌الوزرا قتل صفا را ناشی از مماشاتی دانست که دولت در قبال بهائیان در پیش گرفته است. گروه فوق مدعی بود که در تنظیم پرونده تنها نام ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده ذکر شده، که برخلاف میل مسئولین دولت تصادفاً به تله افتاده‌اند، و مشارکت سایر بهائیان مسکوت مانده است. در این اعلامیه چنین می‌خوانیم:

احسان‌الله خان، قاتل منتخب‌الدوله، و **احمد آقای روحی** و **میرزا ضیاءاله** که **عضو عمده کمیته تروریست بودند**، هر کدام در یک محلی مشغول عیش و نوش می‌باشند... ما که بر تمام احوال و اسرار اطلاع داریم، **نخواهیم گذاشت که کابینه وزرا از طایفه [بهائی] تشکیل شود** زیرا که اینها شروع به وزیرکشی



هم خواهند کرد تا اینکه دیگر کسی زیر بار وزارت نرود و میدان را برای خود مصفا نمایند... این رشته سر دراز دارد.

در زمان دستگیری اعضای کمیته مجازات فرقه بهائی در دستگاه نظمیه از چنان نفوذی برخوردار بود که بتواند پرونده را به شیوه دلخواه خود فیصله دهد. نفوذ بهائیان در نظمیه از زمان ریاست کنت دو مونت فورت بر نظمیه تهران آغاز شد. عبدالرحیم ضرابی (بهائی کاشانی) معاون او و کلانتر تهران بود و به این دلیل به عبدالرحیم خان کلانتر شهرت داشت. عبدالرحیم ضرابی با مانکجی هاتریا، رئیس شبکه اطلاعاتی بریتانیا در ایران، مرتبط بود و کتاب تاریخ کاشان را به سفارش مانکجی نوشت. از این کتاب سه نسخه خطی وجود داشت که در اختیار مانکجی، هنری لیونل چرچیل (کارمند سفارت بریتانیا) و جلال الدوله (پسر ظل السلطان و حاکم کاشان) بود. عبدالرحیم خان ضرابی از اعضای خاندان سپهر و از خویشان مورخ الدوله سپهر است و پدر علیقلی خان نبیل الدوله بهائی معروف که از دوستان عباس افندی بود و سالها شارژدافر ایران در ایالات متحده آمریکا. علیقلی خان ضرابی (نبیل الدوله) نیز در جوانی در سفارت انگلیس در تهران کار می کرد. وی در آمریکا به یکی از ماسون های بلندپایه بدل شد و در طریقت اسکاتی کهن به درجه سی و سوم (عالی ترین درجه ماسونی) رسید.



علیقلی خان نبیل الدوله کاشی و عباس افندی

برخی مورخین کوشیده اند تا گردانندگان و دست اندرکاران کمیته مجازات را انقلابیونی صادق و خشمگین جلوه دهند که از نابسامانی پس از انقلاب مشروطه و عدم تحقق آرمان های شان سرخورده و به تروریسم روی آوردند. این تحلیل، که در سریال تلویزیونی پربیننده هزار دستان (ساخته علی حاتمی) انعکاس یافته، به کلی نادرست است. بررسی دقیق زندگینامه گردانندگان کمیته مجازات چهره ای به کلی ناسالم و وابسته به کانون های استعماری از ایشان به دست می دهد و کارگزاران ایشان نیز گروهی اوباش و آدمکش حرفه ای، چون کریم دواتگر، بودند.

برخی نویسندگان عملیات کمیته مجازات را اعتراض انقلابی علیه قرارداد ۱۹۱۹ و دولت وثوق الدوله خوانده اند. این ادعا نیز به کلی بی پایه است. کمیته مجازات در زمان اولین دولت وثوق الدوله در سال ۱۲۹۵ ش. / ۱۹۱۶ م.



تشکیل شد و تنها پنج ماه (تا پائیز ۱۲۹۶ / ۱۹۱۷) فعالیت کرد. بنابراین، عملکرد آن ربطی به قرارداد ۱۹۱۹ نداشت.

یکی از سه پسر میرزا ابراهیم خان منشی‌زاده، به نام **داوود منشی‌زاده**، در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ به تأسیس گروه فاشیستی **سومکا** دست زد. این گروه با نظامیان عالی‌رتبه وابسته به سازمان اطلاعاتی انگلیس، به رهبری **سرلشکر حسن ارفع**، رابطه تنگاتنگ داشت و اقدامات آن بخشی از عملیات شبکه فوق به‌شمار می‌رفت.

بابی‌گری اولیه

نقش شبکه زرسالاران یهودی و شرکا و کارگزاران ایشان در گسترش بابی‌گری و بهائی‌گری را از دو طریق می‌توان پیگیری کرد:

اول، حرکت‌های سنجیده و برنامه‌ریزی شده برخی از دولتمردان قجر، به‌ویژه حاج میرزا آقاسی صدراعظم و منوچهر خان معتمدالدوله گرجی حاکم اصفهان، که به گسترش بابی‌گری انجامید.

دوم، فروش وسیع یهودیان به بهائی‌گری که سبب افزایش کمی و کیفی این فرقه و گسترش جدی آن در ایران شد.

حاج میرزا آقاسی ایروانی از رابطه بسیار نزدیک با جدیدالاسلام‌های یهودی، به‌ویژه اعضای **خاندان قوام شیرازی**، برخوردار بود و این گروه، از جمله **حیدرعلی‌خان شیرازی**، در برکشیدن وی به مقام صدراعظمی ایران نقش اساسی داشتند. حیدرعلی خان مدتی مهرداد **عباس میرزا** بود و از دشمنان **قائم مقام**. قائم مقام در هجوهای خطاب به عباس میرزا درباره نفوذ وی و حاجی میرزا آقاسی در دستگاه ولیعهد چنین گفته است:

از آن دم کاین **جهود بدقدم** را بسط ید دادی
ترا زحمت پیایی، درد و محنت دم به دم باشد
سپید نر که داری با سیاه ماده سودا کن
که باجی خوشقدم بهتر ز **حاجی بدقدم** باشد

«باجی خوشقدم» کنیز عباس میرزاست. منظور از «حاجی بدقدم» حاج میرزا آقاسی و «جهود بدقدم» حیدرعلی خان شیرازی، از اعضای خاندان قوام شیرازی، است.

صعود حاج میرزا آقاسی به صدارت (۱۲۶۰ ق.) مقارن با آغاز دعوت **علی‌محمد باب** است. هما ناطق می‌نویسد:

باب مریدان نخستین خود را نه در میان "جهال" بلکه در "طبقات بالای کشور" یافت... حاج میرزا آقاسی که جای خود داشت. باب از او به ستایش یاد می‌کند و می‌نویسد «بدیهی است حاجی به حقیقت آگاه است.»

علیق‌لی خان اعتضادالسلطنه، شاهزاده فرهیخته و خوشنام قجر، حاج میرزا آقاسی را مسبب گسترش نایره فتنه بابیه می‌بیند و می‌نویسد:

اما حاجی میرزا آقاسی هم چون صوفی بود و از علماء دینی و فقها، آن هم علمای صاحب نفوذ اصفهان، دل خوشی نداشت، ابتدا بدش نمی‌آمد که باب مایه وحشتی برای علما باشد.

عبدالحسین آیتی می‌نویسد:

در ابتدای پیدایش باب دو تن از دولتیان سوء سیاستی بروز دادند که هر یک از جهتی خسارت کلی به این ملت وارد کرد و قضیه باب را کاملاً به موقع اهمیت گذاشتند: اول،



حاجي ميرزا آقاسي به صورت مخالف؛ دوم، منوچهر خان معتمدالدوله به صورت موافقت... شبهه [اي] نيست كه اگر از طرف حاجي ميرزا آقاسي سختي و فشار و نفي بر باب و حيس وارد نشده بود و بالعكس از طرف معتمدالدوله (منوچهر خان خواجه) حاكم اصفهان پذيرايي و نگهداري به عمل نيامده بود و قضيه باب به خونسردي تلقي شده بود، تا اين درجه خسارت به مال و جان و حيثيات مدني و ملي ايران وارد نمي شد.

رباعي

آنانكه بفرين پسند دين ميسازند بر خاک گمان كاخ بپاين ميسازند
در چاهه دوست دشمنان ميشوند كسياب فساد و فتنه و گزند ميسازند
(آيتي)

عريه

ايقروا ايقروا يا لواء قانها ديانا كتم مكر من الرعاء
ارادوا بها جمع الحليم فاجمعوا وبادوا و بادت سنة القعاء

كشف المحجّل

جلد اول

تأليف

عبدالله حسين - آيتي

چاپ ششم

حن چاپ و ترجمه مخصوص مؤلفانست

چاپخانه فروش :

کتابفروشی علمی - اینستا - دانش - مؤلفان

۱۴۴۶

آيتي اين اقدامات را نتيجه سياست خارجي قدرت هاي بزرگ مي داند:

خلاصه اين كه براي اين مسائل به عوامل خارجي معتقد شده، آن را نتيجه يك نوع سياست هاي شناخته ام كه در دوره قاجاريه در ايران شايع شده بوده است.

درباره مانكجي هاتريا و پيوندهاي او با بابي گري و بهائي گري اوليه در فرصتي ديگر سخن خواهم گفت.

بهائي گري و صهيونيسم

از سال ۱۸۶۸ ميلادي كه ميرزا حسينعلي نوري (بهاء) و همراهانش به بندر عكا منتقل شدند، پيوند بهائيان با كانون هاي مقتدر يهودي غرب تداوم يافت و مركز بهائي گري در سرزمين فلسطين به ابزاري مهم براي عمليات بغرنج ايشان و شرکاي شان در دستگاه استعماري بریتانیا بدل شد. به نوشته فريدون آدميت:



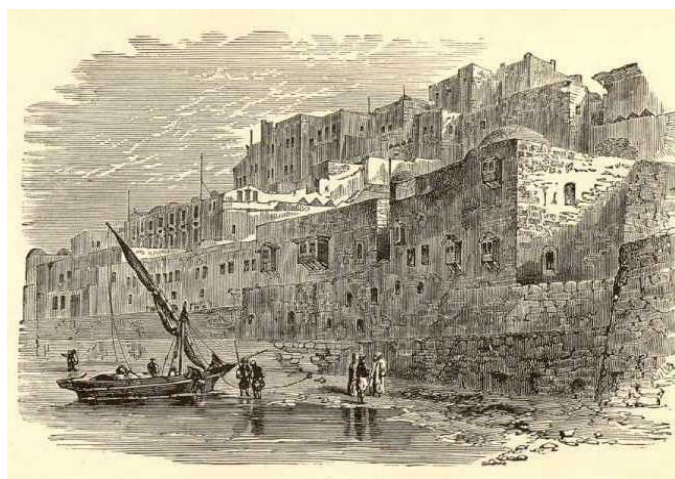
عنصر بهائی چون عنصر جهود به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران درآمد. طرفه اینکه از جهودان نیز کسانی به این فرقه پیوستند و همان میراث سیاست انگلیس به آمریکائیان نیز رسیده...



میرزا حسینعلی نوری (بهاء)

این پیوند در دوران ریاست عباس افندی (عبدالبهاء) بر فرقه بهائی تداوم یافت. در این زمان، بهائیان در تحقق استراتژی تأسیس دولت یهود در فلسطین، که از دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ میلادی آغاز شده بود، مشارکت جدی نمودند و این تعلق در اسناد ایشان بازتاب یافت. برای نمونه، عباس افندی در سال ۱۹۰۷ (مقارن با انقلاب مشروطه در ایران) به حبیب مؤید، که به یکی از خاندان‌های یهودی بهائی‌شده تعلق داشت، چنین گفت

اینجا فلسطین است، اراضی مقدسه است. عنقریب قوم یهود به این اراضی بازگشت خواهند نمود، سلطنت داوودی و حشمت سلیمانی خواهند یافت. این از مواعید صریحه الهیه است و شک و تردیدی ندارد. قوم یهود عزیز می‌شود... و تمامی این اراضی بایر آباد و دایر خواهد شد. تمام پراکندگان یهود جمع می‌شوند و این اراضی مرکز صنایع و بدایع خواهد شد، آباد و پرجمعیت می‌شود و تردیدی در آن نیست.



بندر حیفا در سده نوزدهم میلادی

در این دوران، عباس افندی با اعضای خاندان روچیلد، گردانندگان و سرمایه‌گذاران اصلی در طرح استقرار یهودیان در فلسطین، رابطه داشت. برای نمونه، حبیب مؤید می‌نویسد:



مستر روچلد آلمانی نقاش ماهری است. تمثال مبارک را با قلم نقش درآورده و به حضور مبارک آورد و استدعا نمود چند کلمه در زیر این عکس محض تذکار مرقوم فرمایند تا به آلمانی ترجمه و نوشته شود ...



عباس افندی (عبدالبهاء) در جوانی

سفر سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۱۳ عباس افندی به اروپا و آمریکا، که با تبلیغات فراوان از سوی متنفذترین محافل سیاسی و مطبوعاتی دنیای غرب همراه بود، نشانی است آشکار از این پیوند عمیق میان سران فرقه بهائی و کانون‌های مقتدری در اروپا و آمریکا. در کتاب *نظریه توطئه* این سفر را چنین توصیف کردم:

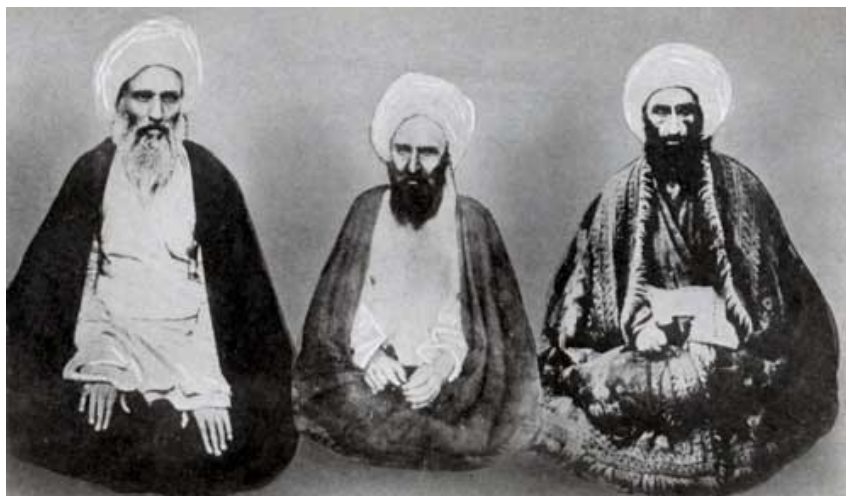
سفر سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۱۳ عباس افندی به اروپا و آمریکا سفری کاملاً برنامه‌ریزی شده بود. بررسی جریان این سفر، و مجامعی که عباس افندی در آن حضور یافت، نشان می‌دهد که کانون‌های مقتدری در پشت این ماجرا حضور داشتند و می‌کوشیدند تا این "پیغمبر" نوظهور شرقی را به عنوان نماد پیدایش "مذهب جدید انسانی"، آرمان ماسونی-تئوسوفیستی، معرفی کنند. این بررسی ثابت می‌کند که کارگردان اصلی این نمایش **انجمن جهانی تئوسوفی**، یکی از محافل عالی ماسونی غرب، بود... در این سفر تبلیغات وسیعی درباره عباس افندی، به عنوان یکی از رهبران تئوسوفیسم، صورت گرفت؛ در حدی که ملکه رومانی و دخترش ژولیا وی را به عنوان "رهبر تئوسوفیسم" می‌شناختند و به این عنوان با او مکاتبه داشتند. عباس افندی در این سفر با برخی رجال سیاسی و فرهنگی ایران- چون **جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان**، **دوست‌محمد خان معیرالممالک** داماد ناصرالدین‌شاه، **سید حسن تقی‌زاده**، **میرزا محمد خان قزوینی**، **علیق‌خان سردار اسعد بختیاری** و غیره- ملاقات کرد. این ماجرا، که حمایت کانون‌های عالی قدرت جهان معاصر را از بهائی‌گری نشان می‌داد، بر محافل سیاسی عثمانی و مصر نیز تأثیر نهاد و عباس افندی پس از بازگشت از این سفر وزن و اهمیتی تازه یافت.



نماد انجمن جهانی تئوسوفی

سفر پرهیاهوی عباس افندی به اروپا و آمریکا و حمایت‌های گسترده از او درست در زمانی رخ داد که **آخوند ملا محمدکاظم خراسانی** و **شیخ عبدالله مازندرانی**، دو رهبر نامدار انقلاب مشروطه، به شدت در زیر ضربه بودند و تلاش برای اخراج آنان از صحنه اجتماعی و سیاسی و منزوی کردن آنها در اوج خود بود. در نتیجه این تحریکات، **آخوند خراسانی** و **شیخ عبدالله مازندرانی** در انزوا و فشار شدید روانی و سیاسی، در شرایطی که به تعبیر مازندرانی «خسته و درمانده» و «خائف بر جان خود» بودند، زندگی را بدرود گفتند. در نامه‌ای که شیخ عبدالله مازندرانی در ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ ق. به حاجی محمدعلی بادامچی، از تجار مشروطه‌خواه تبریز، نوشته، این تحرکات به «انجمن سری» منتسب می‌شود که بهائیان در آن حضور دارند

چون مانع از پیشرفت مقاصدشان را فی‌الحقیقه به ما دو نفر، یعنی حضرت حجت‌الاسلام آقای آیت‌الله خراسانی دام‌طله و حقیر، منحصر دانستند و از انجمن سری طهران بعض مطالب طبع و نشر شد و جلوگیری کردیم، لهذا **انجمن سری** مذکور، که مرکز و به همه بلاد شعبه دارد و بهائیه لعنهم‌الله تعالی هم محققاً در آن انجمن عضویت دارند و هکذا ارامنه و یک دسته دیگر مسلمان‌صورتان غیر مقید به احکام اسلام که از مسالک فاسده فرنگیان تقلید کرده‌اند هم داخل هستند، از انجمن سری مذکور به **شعبه [ای] که در نجف اشرف** و غیره دارند رأی درآمده که نفوذ ما دو نفر تا حالا که استبداد در مقابل بود نافع و از این به بعد مضر است، باید در سلب این نفوذ بکوشند. مجالس سریه خبر داریم در نجف اشرف منعقد گردید. اشخاص عوامی که به صورت طلبه محسوب می‌شوند در این شعبه داخل و به همین اغراض در نجف اشرف اقامت دارند... مکاتیبی به غیر اسباب عادی به دست آمده که بر جانمان هم خائف و چه ابتلاها داریم... و واقعاً خسته و درمانده شده، بر جان خودمان هم خائفیم... این همه زحمت را برای چه کشیدیم و این همه نفوس و اموال برای چه فدا کردیم و آخر کار به چه نتیجه ضد مقصودی بواسطه همین چند نفر خیانتکار دشمن گرفتار شدیم. کشف‌الله تعالی هذالغمه عن المله. السلام علیکم و رحمه‌الله برکاته. الاحقر عبدالله المازندرانی.



مراجع ثلاث (شیخ عبدالله مازندرانی، حاجی میرزا حسین نجل خلیل، آخوند ملا محمدکاظم خراسانی) در دوران جنگ اول جهانی فرقه بهائی کارکردهای اطلاعاتی جدی به سود دولت بریتانیا داشت و این اقدامات کار را بدانجا رسانید که گویا در اواخر جنگ مقامات نظامی عثمانی تصمیم گرفتند عباس افندی را اعدام کنند و اماکن بهائیان در حیفا و عکا را منهدم نمایند. اندکی بعد، عثمانی شکست خورد و این طرح تحقق نیافت. پس از پایان جنگ اول جهانی، شورای عالی متفقین قیمومیت فلسطین را به دولت بریتانیا واگذار و در ۳۰ ژوئن ۱۹۲۰ **سیر هربرت ساموئل** به عنوان نخستین کمیسر عالی فلسطین در این سرزمین مستقر شد. ساموئل از اندیشمندان و فعالان برجسته و نامدار صهیونیسم بود و به خانواده معروف ساموئل-مونتگ تعلق داشت. در دوران پنج ساله حکومت مقتدرانه "شاه ساموئل" در فلسطین (نامی که چرچیل بر او نهاده بود) **دوستی و همکاری نزدیکی میان او و عباس افندی وجود داشت؛ و در اوایل حکومت ساموئل در فلسطین بود که دربار بریتانیا عنوان «شهبسوار طریقت امپراتوری بریتانیا» را به عباس افندی اعطا کرد.** اعطای این نشان به پاس قدردانی از خدمات بهائیان در دوران جنگ بود.

اندکی بعد، **کودتای ۲ اسفند ۱۲۹۹** رضا خان میرپنج و سید ضیاءالدین طباطبایی در ایران رخ داد. در کابینه سید ضیاء یکی از سران درجه اول بهائیان ایران به نام **علی محمد خان موقرالذوله** وزیر فواید عامه و تجارت و فلاحت شد. این مقام نیز به دلیل خدمات بهائیان در پیروزی کودتا به ایشان اعطا شد. موقرالذوله پدر **حسن موقر بالیوزی** (۱۹۰۸-۱۹۸۰ م.)، بنیانگذار بخش فارسی رادیو بی. بی. سی.، است که در سالهای ۱۹۳۷-۱۹۶۰ ریاست محفل ملی روحانی بریتانیا را به دست داشت. در سال ۱۹۵۷ شوقی افندی، رهبر بهائیان، بالیوزی را به عنوان یکی از «ایادی امرالله» منصوب کرد



شوقی افندی (ربانی)

خاندان ساموئل در کودتای ۱۲۹۹ ایران نقش جدی داشت. طبق پژوهش نگارنده، کودتای ۱۲۹۹ و صعود رضا خان و سرانجام تأسیس سلطنت پهلوی در ایران در اساس طرحی بود که شبکه متنفذ زرسالاران



یهودی بریتانیا به کمک سازمان اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، در زمان فرمانفرمایی سیر روفوس اسحاق یهودی (لرد ریڈینگ) در هند، تحقق بخشیدند. روحیه ربانی (ماری ماکسول)، همسر آمریکایی شوقی ربانی، می‌نویسد:



روحیه ربانی (از خاندان زرسالار ماکسول، همسر شوقی و رهبر بعدی فرقه بهائی)

موقعی که سیر هربرت ساموئل از کار کناره گرفت، [شوقی] نامه‌ای مملو از عواطف ودیه برای او مرقوم و ارسال فرمودند که هر جمله‌ای از آن حلقه محکمی گردید در سلسله روابط حسنه بین مرکز امر و حکومت این کشور. در این نامه از مساعدت‌های عالی و نیات حسنه آن شخص محترم اظهار قدردانی می‌فرمایند و گوشزد می‌نمایند که ایشان در مواقع مواجه شدن با مسائل و غوامض مربوط به دیانت بهائی همه گاه جانب عدل و شرافت را می‌گرفتند که بهائیان جهان در هر وقت و هر مکان از این ملاحظات دقیقه با نهایت قدردانی یاد می‌کنند... ایشان [ساموئل] در جواب این نامه مرقوم داشتند که: «در مدت پنج سال زمامداری این کشور بی‌نهایت از اینکه با بهائیت تماس داشتند مسرور و دائماً از حسن نظر آنان و نیات حسنه‌شان نسبت به طرز اداره امور ممنون بودند.»

جستارهایی از تاریخ بهائی گری در ایران

قسمت سوم

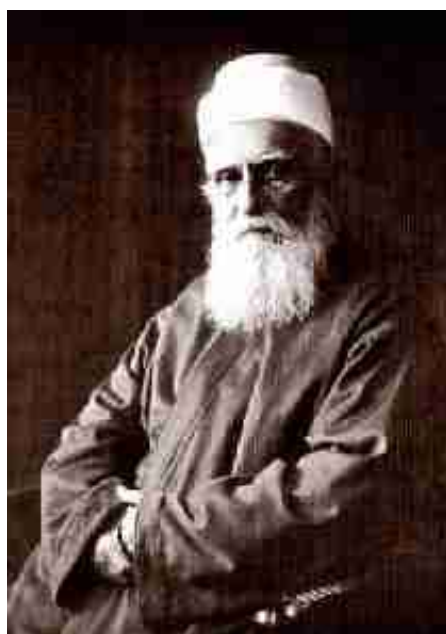
بهائی‌گری، سازمان‌های اطلاعاتی و تروریسم

آیتی از نظر قساوت و شجاعت بهائیان را مشابه با یزیدیان کردستان می‌داند و خلق و خوی ایشان را چنین توصیف می‌کند:

دارای اخلاقی خشن بوده، سخت دل و کینه‌جو ولی متظاهر به مهر و محبت و نیز در شجاعت ایشان گفتگو رفته، اغلب برآنند که از این سجه پسندیده محروماند به قسمی که تا مقاومت ندیده‌اند نهایت پردلی را اظهار می‌دارند ولی به محض اینکه به مقاومتی برخوردند میدان خالی کرده عقب‌نشینی می‌کنند.



این قساوت را از اولین روزهای پیدایش بابی‌گری در میان اعضای این فرقه می‌توان دید. به‌نوشته فریدون آدمیت، بابی‌ها در جریان شورش‌های خود در دوران ناصری، با مردم و نیروهای دولتی رفتاری سبعانه داشتند و «اسیران جنگی» را «دست و پا می‌بردند و به آتش می‌سوختند.» قساوت و سبعیت فوق‌الذکر را در ماجرای قتل شهید ثالث (حاج ملا محمد تقی برغانی، ۱۷ ذی‌قعدة ۱۲۶۳ ق.)، عمو و پدر همسر قره‌العین، نیز به‌روشنی می‌توان مشاهده کرد.



عباس افندی

فریدون آدمیت «بساط میرزا حسینعلی» (بهاء) را از روز نخست مبتنی بر «دستگاه میرغضبی و آدمکشی» می‌داند. درواقع، از نخستین روزهای فعالیت فرقه بهائی مجموعه‌ای از قتل‌ها آغاز شد که اسرار برخی از آن‌ها تاکنون روشن نشده و در برخی موارد نقش بهائیان در آن کاملاً به اثبات رسیده است. این قتل‌ها را به پنج گروه می‌توان تقسیم کرد: اول، قتل‌های سیاسی؛ دوم، قتل برخی شخصیت‌های مسلمان که تداوم حیات ایشان برای بهائیت مضر بود؛ سوم، قتل بابیان مخالف دستگاه میرزا حسینعلی نوری (به‌طور عمده ازلی‌ها)؛ چهارم، قتل بهائانی که از برخی اسرار مطلع بودند یا به دلایلی تداوم حیات ایشان مصلحت نبود؛ پنجم، قتل بنا به اغراض شخصی سران فرقه بهائی.

قتل و خشونت

یکی از اولین قتل‌های سران بهائیت قتل میرزا اسدالله دیان است. میرزا اسدالله دیان کاتب بیان و سایر مکتوبات علی‌محمد باب و از بابیان «حروف حی» بود و بسیاری از اسرار پیدایش بابی‌گری را می‌دانست. او به‌دستور میرزا حسینعلی بهاء به قتل رسید. میرزا آقاخان کرمانی (بابی ازلی و داماد میرزا یحیی صبح‌ازل) می‌نویسد: میرزا حسینعلی چون میرزا اسدالله دیان را «مخل خود یافت، میرزا محمد مازندرانی پیشخدمت خود را فرستاده او را مقتول ساخت.» این رویه پدر را عباس افندی نیز ادامه داد. آیتی می‌نویسد:

عباس افندی این رویه را دائماً تعقیب داشت یعنی مخالف علنی خود را که در بساط مجرم و مجرم شده و اسرار را شناخته و به کشف آن پرداخته بود می‌کوشید برای افناء و اعدامش.

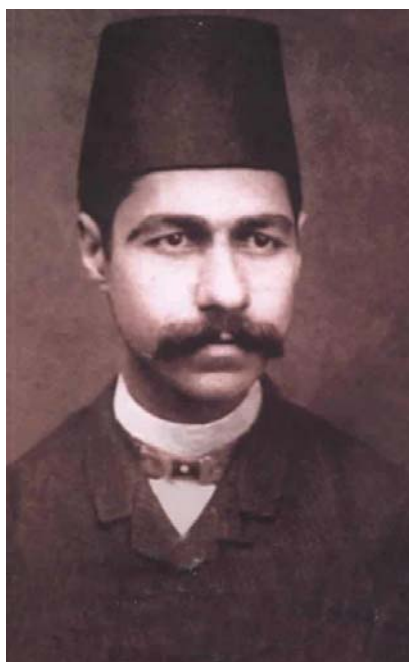
ادوارد براون، استاد دانشگاه کمبریج، به فردی به‌نام نصیر بغدادی معروف به مشه‌دی عباس (ساکن بیروت) اشاره می‌کند که آدمکش حرفه‌ای و مزدور میرزا حسینعلی بهاء و عباس افندی بود و به‌دستور ایشان چند نفر را کشت از جمله ملا رجبعلی قهیر، برادرزن علی‌محمد باب، را که از برخی اسرار پیدایش بابی‌گری مطلع بود. براون، همچنین، به فعالیت‌های تبلیغی سه بابی ازلی در عکا اشاره می‌کند و می‌نویسد بهائیان عکا تصمیم گرفتند ایشان را از میان بردارند. آنان ابتدا خواستند این مأموریت را به نصیر بغدادی محول کنند



ولي بعد منصرف شدند زیرا احضار نصیر از بیروت ممکن بود راز قتل را آشکار کند. لذا، در ۱۲ ذیقعده ۱۲۸۸ ق. هفت نفر از بهائیان به خانه افراد فوق در عکا ریختند و سید محمد اصفهانی و آقا جان کجکلاه و میرزا رضاقلی تفرشی را کشتند. حکومت عکا بهاء و پسرانش، عباس و محمدعلی افندی، و میرزا محمدقلی، برادر بهاء، و تمامی بهائیان عکا، از جمله قاتلین، را دستگیر کرد. بهاء و پسران و خویشان شش روز زندانی بودند، سپس قاتلین شناخته شده و در دادگاه به حبس‌های طولانی (۷ و ۱۵ سال) محکوم شدند.

براون در جای دیگر (حواشی بر مقاله شخصی سیاح، چاپ اول، ۱۸۹۱) به این ماجرا اشاره می‌کند. او می‌نویسد: مقامات دولت عثمانی تصمیم به تبعید دو برادر به دو نقطه مختلف گرفتند و (در ربیع‌الثانی سال ۱۲۸۵ ق.) صبح‌ازل و پیروانش را به فاماگوستا (قلعه ماغوسا در قبرس) و حسینعلی بهاء و ۸۰ نفر از پیروانش و چهار نفر ازلی را به عکا فرستادند. این چهار نفر ازلی عبارت بودند از: حاجی سید محمد اصفهانی، آقا جان بیگ کجکلاه، میرزا رضاقلی تفرشی و برادرش آقا میرزا نصرالله. به‌نوشته براون، قبل از عزیمت به عکا، حسینعلی بهاء میرزا نصرالله تفرشی را در ادرنه (آدریانوپول) با سم به قتل رسانید و کمی پس از ورود به عکا سه ازلی دیگر در منزل مسکونی‌شان در بندر عکا به‌دست اطرافیان بهاء مقتول شدند.

میرزا آقاخان کرمانی در رساله هشت بهشت درباره آدمکشی‌های سران فرقه بهائی به تفصیل سخن گفته است. او می‌نویسد: میرزا حسینعلی بهاء در ادرنه، قبل از حرکت به عکا، میرزا نصرالله را با سم مقتول کرد و «در عکا نیز چند نفر از اصحاب خود را فرستاد آن سه نفر را [حاجی سید محمد و آقا جان بیگ و میرزا رضاقلی تفرشی] در خانه نزدیک قشله که منزل داشتند شهید کردند و قاتلین اینان عبدالکریم شمر و حسین آبکش و محمد جواد قزوینی.»



میرزا آقاخان کرمانی

به‌نوشته میرزا آقاخان کرمانی، در ایران نیز اصحاب حسینعلی بهاء موجی از وحشت و ترور آفریدند و به قتل متنفذین ازلی دست زدند:

آقا عبدالاحد و آقا محمدعلی اصفهانی و حاجی آقا تبریزی و پسر حاجی فتاح، هر یک را به‌طوری جداگانه در صدد قتل برآمدند و بعضی فرار کردند. از آنجمله خیاط‌باشی و حاجی ابراهیم خان را در خانه گندم‌فروشی کشتند و جسم آنان را با آهک در زیر خاک گذارده، روی آن‌ها را با گچ سکو بستند ...

این قتل‌ها حتی شامل طلبکاران میرزا حسینعلی نوری (بهاء) نیز می‌شد:



و همچنین حاجی جعفر را، که مبلغ هزار و دویست لیله از میرزا [حسینعلی بهاء] طلبکار بود و به مطالبه پول خود در عکا قدری تندي نمود و دزدی‌های حضرات را حس کرده، میرزا آقاخان کچل قزوینی را تشویق کردند که آن پیرمرد را شبانه کشته، از طبقه فوقانی کاروانسرا به زیر انداختند و گفتند خودش پرت شده... همچنین هر یک از اصحاب اقدمین، که از فصاحت و شناعت کارهای میرزا مطلع بودند و فریب او را نخوردند، فرستاد در هر نقطه شهید نمودند. مثلاً، جناب آقا سید علی عرب را، که از حروف حی نخستین بود، در تبریز، میرزا مصطفی نراقی و شیخ خراسانی شهید کردند. و میرزا بزرگ کرمانشاهی را، که از اجله سادات بود، و جناب آقا رجبعلی قهیر را، که او نیز از حروف و ادله بود، ناصر عرب در کربلا به درجه شهادت رسانید و برادرش آقا علی‌محمد را در بغداد عبدالکریم شمر کشت. هر یک از اصحاب خودش را نیز که از فسق و فجور و باطن کار وی خبردار شدند در عکا یا نقطه دیگر تمام کردند. مانند حاجی آقا تبریزی. حتی آقا محمدعلی اصفهانی را، که در اسلامبول تجارت می‌نمود و مدتی فریب او را خورده بود،... میرزا ابوالقاسم دزد بختری را مخصوص از عکا مأمور نمود که برود در اسلامبول آن جرثوم غفلت را... فصد نماید

به‌نوشته میرزا آقاخان کرمانی، پس از فوت میرزا حسینعلی بهاء (۲ ذی‌قعدة ۱۳۰۹ ق.) رویه فوق ادامه یافت. اولین قربانی **میرزا محمد نبیل زرندي**، مورخ معروف بهائی، بود که خیال داشت خود را جانشین بهاء بخواند. «پسران خدا [حسینعلی بهاء] خبردار شده، دو نفر را فرستاده، آن لنگ بیچاره را خفه کرده، بردند به دریا انداختند.»



حسین لله

در میان قتل‌های متعدد و فراوان بهائیان، به‌ویژه باید به قتل **حاج شیخ زکریا نصیرالاسلام** اشاره کرد. حاج شیخ زکریا انصاری دارابی، ملقب به نصیرالاسلام، از سران مجاهدینی بود که به فتوای حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری به جهاد علیه استعمار انگلیس و عوامل داخلی ایشان دست زد و در این زمینه سهمی بزرگ داشت. نامبرده از شاگردان آخوند ملا محمدکاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی و حاجی میرزا حسین تهرانی (نجل خلیل) و حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری بود و، به‌نوشته رکن‌زاده آدمیت، «در شهرستان‌های داراب و فسا و لار و نیریز علیه مستبدین قیام مسلحانه کرد و به نشر افکار آزادیخواهی و استحکام مبانی مشروطه ایران کوشید» و در رکاب مجتهد لاری جهاد کرد. مساعی وی چنان ارجمند بود که آخوند خراسانی «یک حلقه انگشتی فیروزه و اجازه مجاهده در راه آزادی برای او فرستاده و او را در اجازه‌نامه **نصیرالاسلام** خواند.» رکن‌زاده آدمیت می‌افزاید:



این است که نصیرالاسلام با گروهی از تنگچیان مجاهد در راه تعقیب و تنکیل ستمپیشگان بی‌آزم و **فرقه بهائی**، که در **شهر نیریز جمعیت و نفوسی داشتند**، بیش از پیش کوشید و آن‌ها هم در پی انتهاز فرصت بودند تا او را از میان بردارند و همین که فرصت به‌دست آمد دو نفر از تنگچیان او را، که یوسف و جعفرقلی نام داشتند، به‌وسیله تطمیع و تحمیق وادار به قتل او کردند. و در ماه رجب سال ۱۳۳۱ ق. پس از فراغت از غسل روز جمعه هنگام خروج از گرمابه... به‌وسیله شلیک سه تیر تنگ شهیدش کردند. و آن وقت ۵۲ سال داشت.

قتل **سید ابوالحسن کلانتر سیرجان** (۱۳۳۴ ق.) از قتل‌های جنجالی بهائیان است. بهائیان به تحریک مخالفین سید ابوالحسن کلانتر (اسفندیارخان رئیس طایفه بوچاقچی، شاهزاده حاج داراب میرزا از مالکین محل و سید حسین قوام‌التجار از متنفذین سیرجان) پرداختند و در نتیجه در جریان یک میهمانی کلانتر سیرجان در تاریکی شب به قتل رسید. این ماجرا به **شورش مردم سیرجان علیه بهائیان انجامید و مردم، که منابع بهائی ایشان را «چند هزار نفر عوام کالانعام» می‌خوانند، سید یحیی سیرجانی (بهائی عامل قتل کلانتر) را کشتند.**

قتل **محمد فخار** نیز از قتل‌هایی است که سروصدای فراوان به پا کرد. بهائیان، به‌دستور **محل روحانی یزد، فرد فوق را، که گویا به بهائی‌گری اهانت می‌کرد، کشتند و جسد او را سوزانیدند.** در این رابطه ابتدا عامل مستقیم قتل، **سلطان نیک‌آئین**، دستگیر شد و سپس ۱۲ نفر از معارف بهائیان یزد، از جمله **محمدطاهر الممیری و میرزا حسن نوش‌آبادی و حسین شیدا**، به اتهام مشارکت در قتل زندانی شدند. پس از هفت ماه پرونده متهمین به تهران ارسال شد. هر چند اتهام این گروه قتل بود ولی در زندان تهران در «**محل کم جمعیت و آبرومندی که مختص به اشراف و اعیان بود**» محبوس شدند و با سران اکراد و الوار و خوانین بختیاری معاشر بودند و حتی مدیر زندان را تبلیغ می‌کردند. بهائیان در دادگاه به مظلوم‌نمایی فراوان دست زدند و از جمله الممیری: چنین گفت

هوای یزد خشک است و کله‌های اهل یزد تمام خشک است و یک تعصبات لامذهبی جاهلانه‌ای دارند که در سایر ولایات نیست. اهل یزد عموماً قتل ما بهائیان را واجب می‌دانند و مال ما را حلال و هر گونه تهمتی و اذیتی را در حق ما ثواب می‌دانند و به عقیده باطل خود بهشت می‌خرند.

تمامی اعضای این گروه، به‌جز **سلطان نیک‌آئین**، پس از ۱۴ ماه حبس در تهران، با اعمال نفوذ بهائیان مقتدر پایتخت، تبرئه شدند. ریاست این دادگاه را فردی به‌نام **عاصمی** و وکالت بهائیان را فردی به‌نام **دادخواه** به عهده داشتند. هر چند منابع بهائی می‌گویند تا این ماجرا را «تهمت» جلوه دهند، ولی محکوم شدن سلطان نیک‌آئین، به‌رغم اعمال نفوذ فراوان بهائیان، ثابت می‌کند که مجرم بوده است. عبدالحسین آیتی با اشاره به قتل محمد فخار و موارد دیگر می‌نویسد:

خدا نیارد روزی که میدان برای بغض و شحناء ایشان باز شود. آن وقت است که چند نفرشان در شاهرود آدم می‌کشند (در واقعه ۱۳۲۴ فتنه بابی‌های شاهرود) یا مانند سلطان باروت‌کوپ [نیک‌آئین] و چند تن اهل محل روحانی در یزد محمد کوزه‌گر [فخار] را در کوره می‌سوزانند یا ذکرالله و عبدالحق نامی خود را در بین مهاجرین روسیه انداخته، در آذربایجان آتشی برافروختند که نمرود از آن شرم می‌برد.

تروریسم سیاسی

تروریسم سیاسی در تاریخ معاصر ایران از اواسط دهه ۱۸۴۰ م. / ۱۲۶۰ ق. با بابی‌گری آغاز شد و چنان با بابی‌گری پیوند خورد که در دوران متأخر قاجار نام «بابی» و «تروریست» مترادف بود. می‌دانیم که بابی‌ها **ترور امیرکبیر** را طراحی کردند و در ۲۸ شوال ۱۲۶۸ ق. / ۱۵ اوت ۱۸۵۲ م. به **ترور نافرجام ناصرالدین شاه** دست زدند که به دستگیری گروهی از ایشان انجامید. از آن پس این رویه در ایران تداوم یافت و به‌ویژه در دوران انقلاب مشروطه و پس از آن اوج گرفت

فعالیت‌های تروریستی دوران انقلاب مشروطه و پس از آن با نام **سردار محیی (عبدالحسین خان معزالسلطان)**، **احسان‌الله خان دوستدار**، **اسدالله خان ابوالفتح‌زاده**، **ابراهیم خان منشی‌زاده و محمد نظر خان مشکات‌الممالک** در پیوند است. درباره سردار محیی و احسان‌الله خان در بحث نهضت جنگل سخن



خواهم گفت. ابوالفتحزاده و منشیزاده و مشکاتالممالک عضو فرقه بهائی بودند. ابوالحسن علوی، پدر بزرگ علوی (نویسنده معروف)، می نویسد:

[ابوالفتحزاده] در حدود سال ۱۳۲۸ سفر کوتاهی به اروپا کرد و بعد از مراجعت در ۱۳۲۹، که مسیو مرنارد بلژیکی رئیس خزانه داری گردید، او مأمور مالیات ساوجبلاغ و شهریار گردید و بعد از مدت کمی به واسطه بدرفتاری با رعایا معزول شد و در همین موقع بود که معلوم شد که **او جزو بهائی ها شده است و شب و روز برای پیشرفت آن دسته کار می کند.**



عبدالحسین خان معزالسلطان (سردار محیی) و میرزا علیمحمد خان تربیت

این سه نفر با حیدر عمواوغلی، تروریست معروف قفقازی، رابطه و همکاری نزدیک داشتند. به نظر من، دیدگاه کسانی که حیدر عمواوغلی را به عنوان رهبر تروریسم دوران مشروطه معرفی کرده اند به کلی نادرست است. به عکس، حیدر عمواوغلی در زیر نظر ابوالفتحزاده و منشیزاده و مشکاتالملک و با هدایت و دستور ایشان کار می کرد.

فعالیت های مخفی اسدالله خان ابوالفتحزاده (سرتیپ فوج قزاق) و ابراهیم خان منشیزاده (سرتیپ فوج قزاق) و محمدنظرخان مشکاتالممالک از سال ۱۳۲۳ ق. و با عضویت در انجمن مخفی معروف به بین الطلوعین آغاز شد که جلسات آن در خانه ابراهیم حکیمی (حکیمالملک)، نخست وزیر بعدی دوران پهلوی، برگزار می شد و بسیاری از اعضای آن بابتی ازلی و تعدادی بهائی بودند. این همان نکته ای است که آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی بسیار دیر (پنج سال بعد) متوجه شدند و مازندرانی در نامه به حاجی محمدعلی بادامچی به آن اشاره کرد

عضویت در این انجمن و فعالیت های بعدی ابوالفتحزاده و منشیزاده و مشکاتالممالک (بهائی) و ازلی های عضو انجمن فوق را باید بخشی از عملکرد شبکه توطئه گر وابسته به اردشیر ریورتر ارزیابی کرد و به این دلیل حضور اعضای دو فرقه متعارض ازلی و بهائی در کمیته فوق قابل توضیح است. باید اضافه کنم که اعضای این انجمن، اعم از ازلی و بهائی، پس از تأسیس سازمان ماسونی لژ بیداری ایران (۱۳۲۵ق. / ۱۹۰۷م.) در پیرامون آن مجتمع شدند. برای مثال، مشکاتالممالک، صندوقدار لژ بیداری ایران بود

از ذیقعه ۱۳۲۳ ق. این فعالیت با عضویت **اسدالله خان ابوالفتح زاده** و برادرش **سیف الله خان و ابراهیم خان منشی زاده** در «انجمن مخفی دوم» تداوم یافت. در این انجمن **سید محمدصادق طباطبائی** (پسر آیت الله **سید محمد طباطبائی**)، **ناظم الاسلام کرمانی** و **آقا سید قریش** (از اعضای بیت سید محمد طباطبائی) و **شیخ مهدی** (پسر آیت الله **شیخ فضل الله نوری**) عضویت داشتند. در همین زمان گرایش های تروریستی برخی از اعضای این انجمن کاملاً مشهود بود. برای مثال، در یکی از جلسات انجمن مسئله قتل آیت الله **سید عبدالله بهبهانی** مطرح شد که با مخالفت **سید محمد صادق طباطبائی** مواجه گردید. اندکی بعد، **ارباب جمشید جمشیدیان** (دوست صمیمی و محرم اردشیر ریپورتر) به عضویت این انجمن درآمد.



شیخ فضل الله نوری و سید عبدالله بهبهانی

گروه تروریستی فوق سرانجام شکل نهایی خود را یافت و به عملیات آشوبگرانه و تفرقه افکنانه ای چون **ترور نافرجام شیخ فضل الله نوری** (۱۶ ذیحجه ۱۳۲۶ ق.) دست زد. عامل این ترور **کریم دواتگر** بود که دستگیر شد. در این رابطه افراد دیگری نیز دستگیر شدند. یکی از ایشان **میرزا محمد نجات خراسانی**، عضو فرقه بهائی، بود که به ارتباط با سفارت انگلیس و به عنوان شخصیتی فاسد شهرت داشت. نجات نیز عضو کمیته بین الطلوعین بود. به گفته تقی زاده، **اسمارت**، نماینده سفارت انگلیس، در جلسات بازجویی از **محمد نجات شرکت می کرد و مواظب بود که نتوانند به میرزا محمد زور بگویند**. طبق گزارش ۱۵ ژانویه سیر جرج بارکلی به سیر ادوارد گری، وزیر خارجه انگلیس، در جریان این بازجویی ها **کریم دواتگر تلویحاً حسینقلی خان نواب**، برادر **عباسقلی خان کارمند سفارت انگلیس**، را به ترور مربوط کرد. **حسینقلی خان نواب** نیز از نزدیکان و محارم **اردشیر ریپورتر**، رئیس شبکه اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، بود.



کریم دوانگر عامل ترور نافرجام شیخ فضل الله نوری پس از بازداشت

ابوالفتحزاده و برادرانش و سایر اعضای گروه تروریستی و آشوبگر فوق، از جمله کریم دواتگر، سپس در **روستای قلهک** مستقر شدند که در آن زمان در ملکیت **سفارت انگلیس** بود و دولت ایران بر آن نظارت نداشت.

در اول جمادی الثانی ۱۳۲۷ق. ابوالفتحزاده و منشیزاده، به همراه زینالعابدین خان مستعانالملک، گروه تروریستی جدیدی تشکیل دادند موسوم به **کمیته جهانگیر**. ابوالفتحزاده و مستعانالملک و میرزا محمد نجات از جمله اعضای «**محکمه انقلابی**» بودند که حکم مرگ شیخ فضل الله نوری را صادر کردند. دادستان این محکمه **شیخ ابراهیم زنجانی** بود که تحت تأثیر **میرزا مهدی خان غفاری کاشی (وزیر همایون)**، عضو فرقه بهائی، قرار داشت.



شیخ فضل الله نوری بر سر دار



در رجب ۱۳۲۸ ق. حادثه قتل **سید عبدالله بهبهانی** رخ داد که عاملین آن **وابستگان شبکه تروریستی ابوالفتحزاده و منشی‌زاده بودند**. یکی از ضاربین بهبهانی فردی به نام **حسین لله** بود که بعدها با ابوالفتحزاده و منشی‌زاده و مشکات‌الممالک در کمیته مجازات همکاری کرد. پس از این واقعه، ابوالفتحزاده به اروپا گریخت، مدتی بعد به ایران بازگشت و به‌عنوان متصدی گردآوری مالیات منطقه ساوجبلاغ و شهریار منصوب و اندکی بعد معزول شد.



میرزا مهدی خان غفاری کاشی (وزیر همایون)

سرویس اطلاعاتی بریتانیا و نهضت جنگل

شبکه فوق در شکست و سرکوب **نهضت جنگل** نقش اطلاعاتی و خرابکارانه بسیار مؤثر و مرموزی ایفا کرد که تاکنون مورد بررسی کافی قرار نگرفته است.



میرزا کوچک خان جنگلی



احسانالله خان دوستدار، چهره سرشناس تروریستی که در صفوف نهضت جنگل تفرقه انداخت و «کودتای سرخ» را علیه میرزا کوچک خان هدایت کرد، به یکی از خانواده‌های سرشناس بهائی ساری (خانواده دوستدار) تعلق داشت و سردار محیی (عبدالحسین خان معزالسلطان)، همدست او، از اعضای خاندان اکبر بود که برخی از اعضای آن، به‌ویژه میرزا کریم‌خان رشتی، به رابطه با اینتلیجنس سرویس انگلیس شهرت فراوان دارند. حداقل دو تن از برادران میرزا کریم‌خان رشتی و سردار محیی، مبصرالملک و سعیدالملک، را به‌عنوان بهائی فعال می‌شناسیم. فتح‌الله اکبر (سردار منصور و سپهدار رشتی) برادر دیگر ایشان است که در آستانه کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ رئیس‌الوزرا بود و نقش مهمی در هموار کردن راه کودتا ایفا نمود.

در این میان نقش احسانالله خان دوستدار، به عنوان یکی از برجسته‌ترین تروریست‌های تاریخ معاصر ایران، حائز اهمیت فراوان است. مأمور اطلاعاتی اعزامی حزب بلشویک به جنگل در یک گزارش سری به باکو ارزیابی خود را از میرزا کوچک خان و احسانالله خان دوستدار چنین بیان می‌دارد:

ثابت قدمی فوق العاده میرزا کوچک خان و دقت فوق العاده، علاقه و همدردی او نسبت به اطرافیان و وضع وخیم روستائیان و خویشاوندان، احترام شدید اطرافیان و علاقه به او را برانگیخته است... زندگی کوچک خان خیلی ساده است، او در اتاق ساده‌ای زندگی می‌کند، همراه رفقای خود و مجاهد‌ها روی تشک کاه می‌خوابد، هیچ گونه میل و زرق و برقی که مخصوص خان‌هاست، وجود ندارد. او زندگی کاملاً متواضعانه‌ای دارد، سیگار نمی‌کشد، خوشگذرانی نمی‌کند، مشروب نمی‌خورد و از ساعت شش صبح تا نصف شب کار می‌کند.

مأمور اطلاعاتی حزب بلشویک در مقابل تصویری به‌غایت منفی از احسانالله خان به دست می‌دهد و علت کودتای او علیه میرزا کوچک خان را به تعصبات بهائی‌گری وی منتسب می‌کند:

احسانالله خان... دارای شخصیت ضعیف، خودخواه، دارای نظرات اغراق آمیز و آدمی شهرت‌پرست است. او جزو فرقه بابی‌ها (یکی از فرقه‌های ایران) است و پدر زن او میرزا حسن خان یکی از مقامات مهم این فرقه است. از مشخصات ویژه او عدم ابتکار و نداشتن آگاهی سیاسی است. احسانالله معتاد و الکلی است به طوری که مصرف ودکای او در روز پنج بطری و مصرف تریاکش تا دو مثقال است و این مقدار زیادی است.

او در اثر نفوذ گروه سردار محیی سریعاً ترقی کرده است... او می‌خواست کوچک خان را به مرام باب جلب کند ولی کوچک خان اعتراض کرد که حالا وقت پرداختن به مذهب نیست، لازم است برای آزادی وطن از انگلیسی‌ها و از ظلم‌شاه کار کرد. این امر سبب شد که این بابی، که به تدریج شبکه دسایس خود را تنیده بود، با دارودسته خود از اردوی کوچک خان خارج شود... [سردار محیی] این شخص بی‌اراده و بی‌فکر [احسانالله خان] را مطمئن کرده بود که با برقراری کمونیسم در ایران بهائی‌گری در ایران موفق خواهد شد و آن را مذهب رسمی اعلام خواهند کرد. این موضوع برای هر فرد بهائی اغوا کننده است. این وعده احسانالله خان را کاملاً اغوا کرد که به منظور انتقام از تعقیب دیرینه بهائی‌ها توسط مسلمانان شعارها و اعلامیه‌هایی انتشار دهد... این بابی کهنه مغز باور کرده بود که کمونیسم اجازه خواهد داد بهائی‌گری در ایران توسعه یابد و مذهب رسمی کشور شود. این بود عللی که احسانالله خان را از کوچک خان دور می‌کرد و موجب شد به دشمنان او بپیوندد.



احسان الله خان دوستدار در زمان نهضت جنگل

پس از شکست نهضت جنگل، که به طور عمده به دلیل دسایس احسان الله خان و سردار محیی محقق شد، این دو به شوروی گریختند و در دوران استالین به اتهام وابستگی به سرویس اطلاعاتی بریتانیا دستگیر و اعدام شدند. تورج اتابکی اتهامات وارده بر احسان الله خان را چنین بیان کرده است:

عاملیت سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایران، طرفداری پروپاقرص از فاشیسم، مبلغ تبلیغات زهراگین در میان ایرانیان ساکن اتحاد شوروی، عامل تحویل برخی از انقلابیون ایرانی به مقامات ایرانی، عنصري ضد بلشویک که با سازماندهی یک گروه سی نفره از کارگران حوزه‌های نفتی تدارک عملیات تخریب را در حوزه نفتی باکو دیده بود.

این اتهامی است که درباره دیگر قربانیان ایرانی دوران استالین کمتر تکرار شد. اتهام سران حزب کمونیست ایران، مانند بهرام آقایی و دیگران، «ماجراجویی» و «چپ‌روی ضد لنینی» بود. بنابراین، اتهام ارتباط با سرویس اطلاعاتی بریتانیا بیهوده بر احسان الله خان وارد نشد. پیشینه عملکرد احسان الله خان و دوستانش در ایران گواه آن است که سازمان اطلاعاتی شوروی در مورد احسان الله خان به بیراهه نرفته است.



احسان الله خان دوستدار در اواخر عمر در شوروی



علاوه بر دو نمونه فوق (احسان‌الله خان و سردار محیی)، موارد فراوانی از حضور مأموران بهائی اینتلجنس سرویس بریتانیا در صفوف نهضت جنگل وجود دارد. یک نمونه، **میرزا شفیع خان نعیم**، بهائی گیلانی، است که در انزلی به‌دست جنگلی‌ها به قتل رسید.

نمونه دیگر، **غلامحسین ابتهاج** (پسر ابراهیم خان ابتهاج‌الملک و برادر ابوالحسن ابتهاج) است که به‌وسیله انقلابیون جنگل دستگیر شد. جنگلی‌ها قصد محاکمه و مجازات او را داشتند ولی با وساطت **احسان‌الله خان دوستدار** و **میرزا رضا خان افشار** آزاد شد.

میرزا رضاخان افشار نیز بهائی بود و نقش مخرب و مرموزی در حوادث نهضت جنگل ایفا کرد. او در زمان آغاز نهضت پیشکار مالیه گیلان بود. به همراهی با جنگلی‌ها پرداخت و مسئول مالی «**کمیته اتحاد اسلام**» شد. او سپس ۸۴ هزار تومان از پول کمیته را به سرقت برد و به تهران گریخت و بعدها به آمریکا رفت. افشار پس از بازگشت از آمریکا مترجم هیئت آمریکایی میلسپو شد و در دوران سلطنت رضاشاه مشاغل مهمی چون حکومت گیلان (۱۳۰۷)، حکومت کرمان (۱۳۱۰)، مسئول راهسازی کشور (۱۳۱۱) و استانداری اصفهان را به عهده داشت.

نمونه دیگر **عبدالحسین نعیمی** است که در حوالی سال ۱۹۲۰ میلادی در صفوف جنگلی‌ها حضور داشت. او به‌عنوان نماینده «**کمیته نجات ایران**»، که ریاست آن را **احسان‌الله خان دوستدار** به‌دست داشت، در **اولین کنگره حزب کمونیست ایران** (در انزلی) شرکت کرد و پیام این کمیته را قرائت نمود. عبدالحسین نعیمی پسر **میرزا محمد نعیم**، شاعر معروف بهائی (اهل روستای فروشان سده اصفهان)، است. **میرزا محمد نعیم پس از مهاجرت به تهران در سفارت انگلیس به کار پرداخت. عبدالحسین نعیمی نیز، چون پدر، کارمند سفارت انگلیس در تهران بود.** در گزارش مورخ ۱۰ / ۷ / ۱۳۴۵ ساواک تهران به ریاست ساواک (نصیری) و مدیر کل سوم (مقدم) چنین آمده است:

عبدالحسین نعیمی در سال‌های ۱۳۲۰ الی ۱۳۲۴ رئیس کمیته محرمانه سفارت انگلیس در تهران بوده و با همکاری دبیر اول سفارت انگلیس [الن چارلز ترات] در امور سیاسی خارجی و داخلی ایران نقش مؤثری داشته و خانم لمبتون... یکی از دوستان و همکاران نزدیک و مؤمن عبدالحسین نعیمی بوده. آقای نعیمی در سال ۱۳۲۵ یا ۱۳۲۶ از سفارت انگلیس کنار رفته و همکاری خود را در امور سیاسی به‌طور مخفیانه و غیرمحمسوس با سرویس اطلاعاتی سفارت انگلیس در تهران ادامه می‌داده است و در ظاهر به کسب و تجارت می‌پرداخته است. آقای نعیمی اکنون از مالکین بزرگ به‌شمار می‌رود و همکاری مخفیانه خود را با دوستان انگلیسی در تهران حفظ کرده است...

در دوران محمدرضا پهلوی، یکی از دختران عبدالحسین نعیمی، به‌نام ملیحه، همسر **سپهبد پرویز خسروانی** (از عوامل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و عضو فرقه بهائی) بود و دیگری، به‌نام محبوبه، به همسری **محسن نعیمی** (دبیر مؤید) در آمد. در حوالی سال ۱۳۴۶ او و شوهرش به آفریقا مهاجرت کردند و به ارکان بهائیت در این منطقه بدل شدند.



عبدالحسین خان معزالسلطان، سردار محیی، (نفر وسط) و سایر پسران حاجی وکیل (برادران میرزا کریم خان رشتی)

سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی شوروی

در بررسی تاریخ بهائیت، موارد چشمگیری از حضور بهائیان مهاجر ساکن عشق‌آباد و قفقاز در صفوف سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی شوروی پیشین مشاهده می‌شود. با توجه به نمونه‌های متعدد تاریخی، این حضور را باید تداوم سیاست گذشته بهائیان دانست که به‌عنوان «مامور دویل»، به سود اینتلیجنس سرویس بریتانیا، به خدمت سفارتخانه‌های روسیه و عثمانی و آلمان در می‌آمدند.

عبدالحسین آیتی، مبلغ پیشین بهائی، به موارد متعددی از حضور بهائیان در سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی روسیه شوروی اشاره دارد. یک نمونه، میرزا کوچک علی‌اوف، از بهائیان معروف عشق‌آباد، است که به «تقلب» معروف بود. او پس از انقلاب بلشویکی روسیه «مفتش سری» بلشویک‌ها شد و برادرزاده‌اش به‌نام عبدالحسین حسین‌اوف در اداره گ. پ. او. (سازمان اطلاعاتی شوروی) به جاسوسی پرداخت و جمعی از ایرانیان مقیم روسیه را به زحمت انداخت. نمونه دیگر برادران عسکروف اند.

محمود و مقصود عسکروف دو برادرند از فامیل بهائی که یکی از آن‌ها هنوز در نزد روس‌ها مقرب است و از کارکنان سری ایشان است. این دو برادر، که همه فامیل‌شان بهائی است، در کارهای سیاسی دخالت کرده و می‌کنند.

آیتی می‌افزاید: دوازده جوان بهائی مقیم روسیه که «در اداره گ. پ. او. مستخدم و جاسوس بالشوویک‌ها شده و این استخدام را وسیله قاجاق امتعه خارجه کرده چادرهای پنج تومانی را... [از ایران] می‌برند به سی تومان می‌فروشند.» آیتی درباره مفاسد اخلاقی محمود و مقصود عسکروف و هتاک‌های ایشان در زمینه مفاسد جنسی مطالبی بیان کرده است.

در زندگینامه حسن فؤادی نیز این کارکرد اطلاعاتی بهائیان ساکن عشق‌آباد مشاهده می‌شود. او به‌همراه «چند تن از معارف بهائی» به‌وسیله دولت شوروی توقیف و زندانی شد ولی شش ماه بعد، در دی ۱۳۰۸ ش.، با دخالت دولت رضاشاه تمامی زندانیان بهائی آزاد و به ایران وارد شدند. اسامی بهائیان فوق به‌شرح زیر است: عباس احمداوف پارسایی، حسین حسن‌اوف، بهاء‌الدین نبیلی، احمد رحیم‌اوف، میرزا احمد نبیل‌زاده، میرزا محمد ثابت، میرزا حسن بشرویه‌ای [فؤادی]، علی سنارزاده، جعفر هادی‌اوف شیرازی، عباس فرح‌اوف، محمودزاده، محمد سرچاهی، محمدعلی نبیلی سرچاهی، عبدالکریم باقروف یزدی



در موارد مشابه، قطعاً باید ایرانیان اخراجی از شوروی مدتی در قرنطینه می‌ماندند و معمولاً به ایشان مشاغل حساس ارجاع نمی‌شد زیرا در معرض ظن وابستگی به سازمان جاسوسی شوروی بودند. معهدا، بهائیان فوق با احترام فراوان مورد استقبال مقامات مشهد قرار گرفتند و بلافاصله وارد مشاغل دولتی و نظامی شدند. برای مثال، حسن فؤادی وارد خدمت نظامی و مدیر کتابخانه قشون مشهد شد. او مورد علاقه امیرلشکر شرق و افسران ارشد بود، یکی دو سال بعد از خدمات دولتی استعفا داد و به تهران رفت و کمی بعد به‌دستور محفل بهائیان تهران برای مدیریت مدرسه «وحدت بشر» راهی کاشان شد. او مدتی معلم مدرسه «تربیت» تهران بود و سپس در **مدرسه نظام** به تدریس پرداخت. فؤادی در اواخر عمر بسیار ثروتمند بود.

با توجه به چنین سوابقی است که اسماعیل رائین در واپسین کتابش می‌نویسد:

نه تنها سران بهائیت در گذشته و هیئت‌های محافل بهائی کنونی متفقاً دولت اسرائیل و صهیونیسم جهانی را تأیید و همراهی کرده و می‌کنند، بلکه در بسیاری از نقاط جهان بخصوص در کشورهای اسلامی و عرب اکثر از بهائیان متمایل به جهودان و دولت اسرائیل بوده و هستند. در بسیاری از کشورها، بخصوص کشورهای عربی، شنیده و دیده شده که بهائیان داخل در تشکیلات جاسوسی مוסاد شده و همه جا به نفع اسرائیلیان به خبرچینی و جاسوسی و نوکری مشغول‌اند.

جستارهایی از تاریخ بهائی گری در ایران

قسمت چهارم

ماهیت بلواهای ضد بهائی

مورخین بهائی درباره شورش‌های ضدبهائی فراوان سخن می‌گویند و می‌کوشند تا چهره‌ای بسیار مظلوم از سرگذشت این فرقه در ایران ترسیم کنند. گویا بهائیان گروهی بودند که به دلیل دگراندیشی دینی قربانی تعصب و کین جاهلانه مسلمانان ایران می‌شدند. بررسی نگارنده نشان می‌دهد که این ادعا در موارد عمده صحت ندارد و رهبری بهائیت و عناصر مشکوک در میان جبهه مخالف بهائیان به عمد و با اهداف معین تبلیغی و سیاسی به ایجاد مهمترین و جنجالی‌ترین آشوب‌های خونین ضد بهائی، معروف به «بهائی‌کشی»، دست زده‌اند.

از مهمترین این موارد قتل هفت بهائی در سال ۱۳۰۸ ق. در یزد و شورش ضدبهائی ۱۳۲۱ ق. در یزد و رشت و برخی دیگر از نقاط ایران است.

واقعه قتل هفت بهائی در یزد، که در منابع بهائی به «**شهدای سبعة یزد**» معروف‌اند، در زمان اولین دوره حکومت **سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله**، پسر ارشد ظل‌السلطان (حاکم اصفهان)، در یزد رخ داد:



ظل السلطان

گروهی چند نفره (استاد باقر عطار و ملا تقی چیت‌ساز و چند تن از بستگان و اطرافیان ایشان) در شب ۲۳ رمضان ۱۳۰۸ ق. در مسجد میرچخماق **راساً و خودسرانه** به دستگیری دو بهائی (علی‌اصغر یوزدارانی و آقا علی) دست زدند و سپس نزد **شیخ محمد تقی مجتهد** (پسر شیخ محمدحسن سبزواری) رفتند و با **تحریک احساسات دینی** وی کسب تکلیف نمودند. شیخ محمد تقی دستور داد که بهائیان از مسجد اخراج شوند. پاسخ فوق‌ظاهراً **این گروه را راضی نکرد** زیرا به نزد **حاجی نایب** (حاجی اسدالله شیرازی)، فراشباشی جلال‌الدوله، شتافتند و به‌دستور حاجی نایب بهائیان زندانی شدند. روز بعد، **جلال‌الدوله دو بهائی محبوس را به چوب بست و سپس آزاد نمود**. شش روز بعد، **ظل السلطان** از اصفهان دستور حبس ایشان را صادر کرد. دو نفر فوق‌مجدداً دستگیر شدند و در جریان بازداشت این دو، به **تحریک استاد مهدی** (پسر استاد باقر عطار)، پنج بهائی دیگر نیز به زندان افتادند. سه روز بعد، **جلال‌الدوله شیخ محمد تقی را احضار و درباره بابیان محبوس کسب تکلیف نمود**. **شیخ محمد تقی مجتهد از این همه ابرام جلال‌الدوله به حیرت افتاد و گفت: «ما نمی‌دانستیم حضرت والا این‌قدر دشمن این طایفه بهائی هستید»**. به‌ررویی، به **تحریک جلال‌الدوله**، شیخ محمد تقی به نزد دو تن دیگر از علمای شهر (**آخوند ملا محمد صادق و برادرش ملا محمدباقر مجتهد**) رفت و گفت: «حضرت والا فی‌الواقع کمال همراهی با ما علما دارند بلکه همت ایشان بیش‌تر از ماست.» **علمای فوق حاضر به همکاری نشدند**. در نتیجه، شیخ محمد تقی، پدر (شیخ محمد حسن) و دو برادر خویش (شیخ محمد جعفر و شیخ محمد باقر) و **ملا حسین و ملا حسن (پسران حاجی ملا باقر مجتهد اردکانی)** را به خانه خود دعوت کرد. این جمع شش نفره همراهی خود را با جلال‌الدوله اعلام نمودند. شیخ محمد تقی نزد حاکم شتافت و ماجرا را اطلاع داد. **جلال‌الدوله گفت: «احسنت، احسنت، احادی را مثل شما ندیدم که در این امور اقدام داشته باشند»**. به‌ررویی، **جلال‌الدوله با تمهیدات مفصل همراهی علمای فوق را جلب نمود و جلسه‌ای تشکیل داد که آقا سید علی مدرس نیز به آن افزوده شد**. در این جلسه هفت نفر بهائیان محبوس مورد استنطاق قرار گرفتند. یکی از ایشان (استاد مهدی بنا)، به وساطت آخوند ملا حسن، آزاد و به جای او **آخوند ملا مهدی خوی‌دکی**، از بهائیان خوی‌دک (سه فرسنگی یزد) دستگیر شد. **جلال‌الدوله از طریق شکنجه ایشان را وادار به اقرار به بهائی‌گری نمود**. در ۷ شوال از **ظل السلطان** تلگراف رسید که «**حضرات بهائی که حبس‌اند هرگاه شرعاً اثبات شده که بهائی هستند، آن‌ها را به قتل رسانید**». به ادعای منابع بهائی، هفت روحانی فوق، پس از شنیدن اقرار محبوسین حکم قتل ایشان را کتباً صادر کردند. سرانجام، در ۹ شوال جلال‌الدوله بهائیان را اعدام کرد و امر نمود که در شب «**بازارها را زینت ببندند و چراغان کنند**».



تمامی ماجرای قتل هفت بهائی در یزد، طبق روایت مهمترین مأخذ بهائی در این زمینه، به شرح فوق است. این شرح موارد زیر را روشن می‌کند: اول، جلال‌الدوله و پدرش (ظل‌السلطان) تعمدي عجیب در کشتن این بهائیان داشتند. دوم، در این ماجرا مردم به هیچ وجه دخالت نداشتند و تمامی حادثه به تحریکات یک گروه چند نفره از کسبه محدود بود که ماهیت و حسن‌نیت ایشان روشن نیست. سوم، جلال‌الدوله به تلاش گسترده‌ای برای تحریک علمای یزد و کسب حکم قتل بهائیان دست زد و در این زمینه تقریباً ناموفق بود زیرا به جز گروه هفت نفره فوق سایر علمای شهر در صدور حکم قتل بهائیان مشارکت نکردند.



جلال‌الدوله در دوران حکومت یزد

برای تبیین این ماجرا باید به سه نکته مهم توجه نمود:

اول، پیوندهای عمیقی که میان **ظل‌السلطان** و خاندان او، از جمله **جلال‌الدوله**، با دستگاه استعماری بریتانیا برقرار بود. ظل‌السلطان در این زمینه شهرت کامل دارد و نیازی به اثبات این پیوندها نیست. و نیز می‌دانیم که در **دستگاه ظل‌السلطان بهائیان حضور فعال داشتند**. نامدارترین ایشان **میرزا اسدالله خان وزیر (نیای خاندان وزیر)** است که در دوران حکومت ظل‌السلطان قریب به سی سال وزیر اصفهان بود و در همین دوران است که بخش مهمی از ابنیه مهم تاریخی دوره صفوی تخریب شد. مهدی بامداد می‌نویسد:

از کارهای بسیار زشت بلکه جنون‌آمیز ظل‌السلطان قطع اشجار خیابان‌ها و تخریب ساختمان‌های زیبای صفوی در اصفهان است... و با آن‌که چند نفر از بازرگانان اصفهان حاضر شدند مبالغه‌گفتی به او بدهند و وی را از این کار زشت بازدارند، معذک از تصمیم خود منصرف نگردید و بالنتیجه اکثر باغ‌ها و عمارات مذکور در زیر دست بیدادگری و امر او خراب و ویران شد.

بامداد فهرستی از ابنیه مهم تاریخی اصفهان که در این دوران تعمداً تخریب شد، به دست داده است.



و می‌دانیم که بعدها در پاریس رابطه نزدیک و دوستانه‌ای میان ظل‌السلطان و عباس افندی برقرار بود. جلال‌الدوله نیز در این سفر همراه پدر بود و با عباس افندی دیدار داشت. نمونه دیگری از رابطه پنهان جلال‌الدوله با سران فرقه بهائی را در دست داریم: در جریان شورش ضد بهائی سال ۱۳۲۱ ق. در یزد، جلال‌الدوله شبانه به وسیله یکی از نوکرهای محرم خود به میرزا عباس قابل (مبلغ سرشناس بهائی) خبر داد که در خطر است و لذا قابل در ظهر جمعه ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۱، در بحبوحه طغیان شهر علیه بهائیان، از یزد خارج و عازم آباده شد.

دوم، قتل هفت بهائی فوق در زمانی رخ داد که حاج میرزا محمد تقی افغان، نماینده و خویشاوند علی‌محمد باب و میرزا حسینعلی بهاء، به عنوان یکی از ملاکین و رجال و تجار بزرگ ایران در یزد حضور داشت و از نفوذ و اقتدار سیاسی فراوان برخوردار بود. او به یقین می‌توانست مانع اقدام جلال‌الدوله شود. عجیب است که نه اسدالله خان وزیر (در اصفهان) و نه افغان (در یزد) هیچ کوششی در این زمینه نکردند.

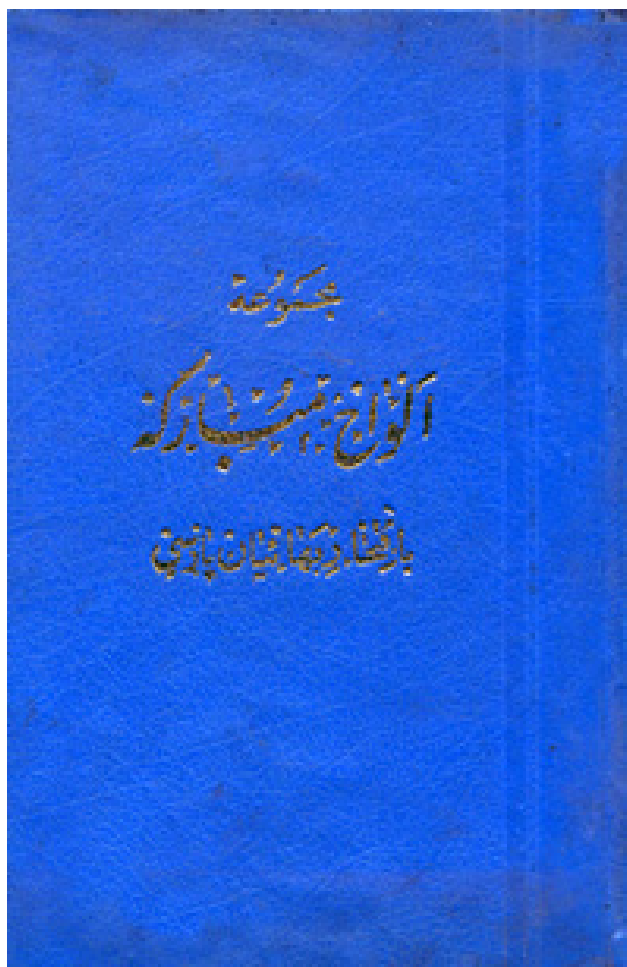
سوم، در میان هفت روحانی یزد که در ماجرای فوق با جلال‌الدوله همکاری کردند، پیشینه ملا حسین و ملا حسن قابل تأمل است. این دو پسران حاجی ملا باقر مجتهد اردکانی بودند که زمانی به بهائی‌گری گروید و سپس ظاهراً از ایشان کناره گرفت. عزیزالله سلیمانی می‌نویسد:

[حاجی ملا باقر مجتهد اردکانی] از مؤمنین اول ظهور بوده‌اند و با اینکه از علما بودند چون به این اسم مبارک بهائی معروف شدند، ایشان را گرفتند و تحت‌الحفظ با غل و زنجیر به کرمان بردند زیرا حکومت یزد و کرمان آنوقت یکی بوده و خود سردار حاکم آن وقت در کرمان بوده و تمام علما حکم قتل حاجی ملا باقر را داده بودند و چون به کرمان بردند سردار ظاهراً آدم خوش نفسی بوده حاجی را منصرف نموده به کمال عزت روانه یزد کرد. لذا حاجی ملا باقر بعد از این قضیه قدری به حکمت حرکت می‌نمودند. کم‌کم به کلی معاشرت با اهل بها را ترک نمودند.

دومین دوره حکومت جلال‌الدوله در یزد از سال ۱۳۲۰ ق. آغاز شد و اندکی بعد (از اواخر ربیع‌الاول ۱۳۲۱) با شورش ضد بهائی معروفی پیوند خورد که قریب به چهار ماه تداوم یافت، به قتل بیش از ۸۰ تن از بهائیان انجامید و بار دیگر نام ایشان را بر سر زبان‌ها انداخت.

در این زمان جلال‌الدوله با اردشیر ریپورتر و سران فرقه بهائی رابطه نزدیک داشت. او در نخستین روزهای حکومتش اراضی پهناوری را در پیشکوه یزد (تفت)، با کاریزی کهنه، به ثمن بخش خرید، آن را به نام عباس افندی «عباس‌آباد» نامید و به سفارش اردشیر ریپورتر و میرزا محمود افغان، ملا بهرام اخترخاوری (زرتشتی بهائی‌شده سرشناس یزد) را، به همراه ۱۵ خانوار زرتشتی- بهائی، از بمبئی به یزد فراخواند و سرپرستی این ملک را به او واگذار کرد. این ملا بهرام اخترخاوری بعدها، در دوران احمدشاه، به همراه گروهی دیگر از زرتشتیان و بهائیان در دستگاه ارباب جمشید جمشیدیان در تهران کار می‌کرد و عباس افندی در الواح متعدد ایشان را به خدمتگزاری به ارباب چنین توصیه می‌نمود.

جناب ارباب شخصی خیرخواه است و بلند همت. باید از شما ممنون و خشنود باشد و تا توانید در کار او چنان امانت و صداقت و همت بنمائید که عبرت دیگران گردد. خدمت او خدمت من است و صداقت و امانت او صداقت و امانت من.



بلوای ۱۳۲۱ یزد در زمان **صدارت اتابک** رخ داد و باید به عنوان بخشی از **دسیسه‌های مفصلی انگاشته شود که در این زمان از سوی اردشیر ریپورتر و دوستانش برای ساقط کردن اتابک در جریان بود.** عبدالحسین آیتی ماجرای یزد را «نتیجه زشتکاری‌های بهائیان و دسایس سیاسی» و کاملاً **تعمدی** می‌داند. او در توضیح علت این بلوا می‌نویسد:

روح و سرّ معاشرت مبلغین با زنان بهائی، ولی زن‌های جوان، به همت **فروغی و ابن ابهر** هر دو واحداً عرض اندام نمود. منتها به اسم این‌که چون حکمت اقتضا ندارد که عمومی باشد فقط باید زن‌ها در مجلس خاص حضرت مبلغ را ملاقات و زیارت کنند و از وجود او متبرک گردند. و این **قضیه در یزد به قسمی علنی شده و کار را خراب کرده بود که خویش و بیگانه و حتی فراش‌های حکومتی مطلب را تشخیص داده بالمآل مسلمین غیور طاقت نیاورده... آغاز بلوا و شورش کردند.**

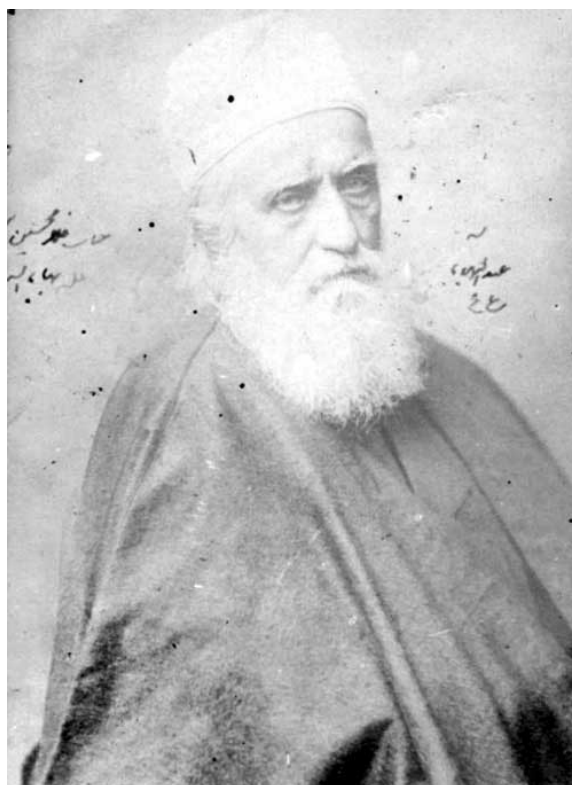
آیتی پس از نقل متن **تلگراف اتابک (صدراعظم)** به یزد دال بر ممانعت از شورش می‌نویسد:

در حالتی که از **تلگراف مذکور... معلوم می‌شود دولت تا چه اندازه مراقبت کرده و علمای اسلام تا چه حد بیطرفی نموده‌اند و همه یاد دارند که مرحوم آیت‌الله آقای آقا میر سید علی حائری اعلی‌الله مقامه بنفسه بر منبر برآمده مردم را از بابی‌کشی منع کردند.** مع هذا، بهائیان چون محرک خارجی داشتند همه اقدامات دولت و علما را کان‌لم‌یکن انگاشته گاهی به قونسولخانه روس و انگلیس در یزد و اصفهان پناهنده شدند تا مگر مردم جسارت کرده بهانه به دست اجانب دهند و گاهی به علما دشنام گفتند تا مگر آنان را **عصبی کرده حکمی بر علیه خود اصدار دهند شاید از این باب بهانه به دست اجانب افتد...** خلاصه مقصود این بود که بهائیان در آن حادثه و سایر حوادث جز فتنه و فساد منظوری نداشته و ندارند. از روز اولی که محمود فروغی و تقی ابهری از طرف عباس افندی مأمور یزد و اصفهان و کرمان شدند و فتنه‌هایی که در معاشرت و مباشرت با زنان بهائی بر پا کردند و بعداً به اسم تبلیغ خواستند زنان مسلمین را هم آلوده سازند، تا موقع بروز بلوا و بعد از فرونشستن آتش فتنه در همه موارد **آلت بودند بعضی فهمیده و بعضی نفهمیده...**

تعمق در اقدامات **میرزا محمدباقر بصر** رشتی (مبلغ معروف بهائی و نیای **خاندان بصری**) و **میرزا ابراهیم خان ابتهاج‌الملک** (مالک ثروتمند و مقتدر گیلان و مازندران و نیای **خاندان ابتهاج**) در سال ۱۳۲۱ ق. می‌تواند صحت داوری آیتی را ثابت کند:

در این زمان بصر و ابتهاج‌الملک نیز، چون فروغی و ابن ابهر در یزد، تبلیغات وسیع و بی‌پروایی را در **سراسر گیلان آغاز کردند** و موفق به جلب چند تن از افراد سرشناس شهر رشت به بهائیت شدند. همزمان حادثه تحریک‌کننده دیگری نیز رخ داد و آن **اعلام بهائی شدن دو کشیش ارمنی و دو پزشک آمریکایی ساکن رشت بود**. این حادثه می‌تواند بیانگر دست پنهان سازمان‌های اطلاعاتی خارجی در برافروختن نایره آشوب باشد. اقدامات بصر و ابتهاج چنان تحریک‌آمیز و بی‌پروا بود که مورد اعتراض برخی از معاریف بهائیان گیلان قرار گرفت و یکی از ایشان، **میرزا آقا صمصام‌الحکما (پدر میرزا داوود خان کیلانی)**، نامه‌ای به عکا ارسال کرد و به **عباس افندی هشدار داد که «بی حکمتی بصر تولید انقلاب [خواهد] کرد»**. عباس افندی در پاسخ چنین نوشت:

در ضوواء [آشوب] جهله وهمی نه، البته باید گاه گاهی جزئی صدایی بلند شود که سبب انتباه خلق گردد.



عباس افندی در کهولت

بدینسان، عباس افندی نه تنها از اقدامات فتنه‌گرانه بصر ممانعت نکرد بلکه او را تشویق نمود و **کمی بعد «لوحی به افتخار بصر صادر کرد و در آن به او وعده صله و جایزه» داد.**

طولی نکشید که علمای شهر به تکفیر احیا قیام نمودند و اهالی را وادار بر اذیت دوستان کردند و کار به آنجا کشید که نصرالسلطنه [محمودلی خان تنکابنی] با تمام اقتداری که داشت ماده را غلیظ دید و یکی از نوکرهای محرم خود را شبانه نزد بصر و اشخاص سرشناس دیگر فرستاده، به هر یک پیغام داد که ماندن معاریف بهائیان در شهر اسباب انقلاب است، بهتر آن‌که چندی از رشت خارج شوند تا من بتوانم اهل غرض را تأدیب و امنیت بلد را تأمین کنم. لذا، هر کدام، **بجز چند نفر که مصلحت را در توقف و تحمل بلا دیدند، به جانبی شتافتند.**



در این بلوا، سید اسدالله باقروف، ثروتمند و ملاک و تاجر بزرگ رشت و تهران، درست مانند میرزا محمد تقی افیان در یزد، در شهر رشت مستقر بود و «مصون از تعرض عوام». سید اسدالله باقروف و برادرانش (سید نصرالله، سید رضا، سید محمود و آقا میرعلینقی باقروف)، که به «سادات خمسه» شهرت داشتند، از ثروتمندترین و متنفذترین بهائیان گیلان و تهران به‌شمار می‌رفتند. بزرگ‌ترین ایشان سید نصرالله باقروف بود که «در طهران از اعیان بزرگ به‌شمار می‌آمد و تا زنده بود در سبیل امرالله فداکاری و برای جامعه احباب گره‌گشایی می‌کرد.» مطبعه برادران باقروف در تهران به ایشان تعلق داشت. این مطبعه ناشر برخی از مهمترین کتب آن عصر، از جمله کتاب/پی (اسناد وزارت خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطیت ایران)، است که شالوده روایتی خاص از انقلاب مشروطه و تاریخ معاصر ایران را بنیاد نهاد.

تهران، ۶ تیرماه ۱۳۸۲

- [متن کامل این مقاله](#) به‌مراه مآخذ بصورت پی. دی. اف. موجود است.